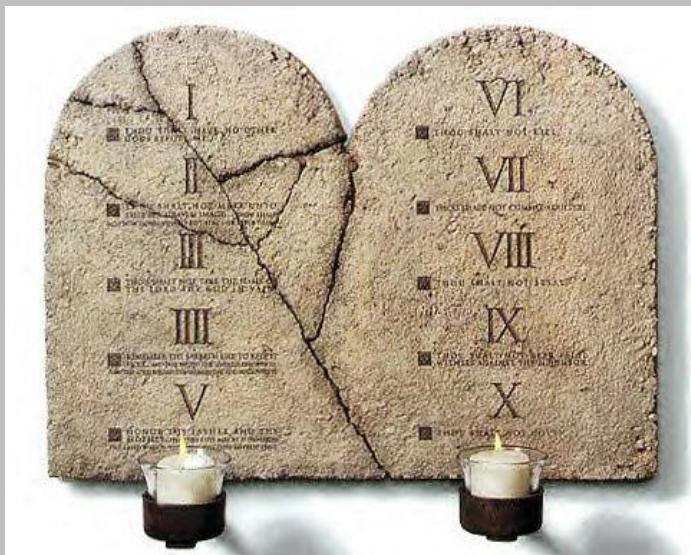


ده فرمان



راهنمای سفر زندگی

زمانی می توانیم ده فرمان خداوند را بفهمیم، که به تاریخ نجات و قوم خداوند تفکر کنیم. این داستان از سوی خدائی آغاز گشت، که نام خود را آشکار ساخت. نام خداوند یهوه یعنی: من هستم (خروج ۳: ۱۴) من با شما هستم، من همیشه با شما خواهم بود. "شما را به عنوان قوم خود پذیرفتم، و همیشه با شما خواهم بود." (لاویان ۱۲: ۱۶، خروج ۷: ۶).

اسرائیل می تواند به این خدای وفادار و علاقمند به انسان و جهان، خدائی که همیشه اینجا خواهد بود اعتماد و توکل کند. زیرا او خود را به عنوان خدائی به قوم معرفی می کند که آزاد می سازد و آنان را از ظلم و ستم مصر نجات می دهد: "من یهوه هستم، خدای تو، که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد ساخت." (تثنیه ۶: ۵، خروج ۲: ۲۰)

خداوند این قوم را با وعده محبتی نامحدود، نزد خود می خواند. او خواستار این قوم است، و حتی زمانی که این قوم عهد خود را با او می شکند و بی وفا می گردد، در پی این قوم می رود: "با محبتی جاودانه تو را همیشه دوست داشته ام، با مهر و محبتی عمیق تو را به سوی خود کشیده ام." (ارمیا ۳: ۳۱)

خداوند در پیمان و عهد خود با قومش، نه تنها وفاداریش را به قومش وعده می دهد بلکه سند این عهد یعنی "ده فرمان" را مقابل روی آنان قرار می دهد. ده فرمان بدین معناست: نظم و ترتیب این پیمان را حفظ کند. این ده فرمان باید قوم خدا را به راه شفای نهائی هدایت کند. (خروج ۱۷: ۱-۲۰)

در آن زمان، مانند امروزه موضوعات ده فرمان، امنیت در محدوده آزادی بود که زندگی انسانها را طبق خواست و اراده خداوند امکان پذیر می ساخت. ده فرمان از نیکویی ها و ارزشهای انسانی در هر برهه از زمان و مکان محافظت می کند.

وقتی که قوم ایماندار خداوند این فرمانها را پذیرفته و اجرا می کند آمادگی و حضور خود را برای توکل به هدایت خداوندی اعلام می دارد. در جایی که اجتماع انسانها فرمانهای خداوند را اجرا نمی کند، آزادی انسانها در خطر خواهد بود.

نهایتاً در عیسی مسیح، خداوند آشکار می سازد که چقدر انسانها را با وفاداری دوست داشته و به آنها حیات و آینده را هدیه می دهد. فرمان جدید او یعنی محبت به خدا و همسایه، نه تنها فرمانهای عهد عتیق را نفی نمی کند بلکه آنها را تکمیل می کند. براساس کلام پولس رسول "هر که به دیگران محبت کند در واقع شریعت را کامل اجرا کرده است." (رومیان ۹: ۱۳)

کلیسا قرنهایست که با تعالیم و اعلام ده فرمان و محبت به خدا و همسایه "پایه و اساس اخلاق" را بشارت می دهد. این فرمانها، و اجرای آنها نه تنها آزادی ما را در تنگنا قرار نمی دهد، بلکه آنها برای ما نقش راهنمای خدا در سفر زندگی را دارند، زندگی سرشار از محبت به خدا و انسانها.

معنی و مفهوم ده فرمان

زمانی معنی و مفهوم منحصر به فرد ده فرمان کاملاً برای ما روشن می گردد که از خود بپرسیم موضوع ارزشهای بنیادی ده فرمان چه می باشد. ده فرمان این ارزشهای بنیادی، مذهبی و اخلاقی را در بردارد:

۱. ایمان به خدا
۲. احترام توأم با ترس به خدا
۳. تجلیل و ستایش خدا
۴. خانواده
۵. زندگی
۶. عشق و ازدواج
۷. دارائی
۸. حقیقت
۹. وفاداری
۱۰. صلح و آرامش اجتماعی

این ارزشهای اساسی، ستونهایی هستند که مذهب و اخلاق را پابرجا نگاه می دارند. بدون ایمان، احترام و تجلیل خداوند، دین و مذهبی در کار نخواهد بود و بدون محافظت و حمایت از خانواده و زندگی، عشق و ازدواج، دارائی و حقیقت، وفاداری و صلح و آرامش اجتماعی زندگی معنی داری برای تک تک افراد و کل جامعه وجود نخواهد داشت. تا به حال نیز ملت و قومی در تاریخ وجود نداشته که با از دست دادن این ارزشها بتواند بدون مجازات الهی دوام آورده باشد. اکثر مواقع دلیل سقوط و انهدام اغلب حکومتها و قومها بی اهمیتی و بی توجهی به این ارزشهای اساسی بوده است.

دقت و بررسی ده فرمان به ما نشان داد که این فرمانها ادامه بقای حیات فردی و اجتماعی را ممکن می سازد. پس این موضوع بر ما روشن می گردد که فرمانهای الهی کلید نوسازی زندگی شخصی و اجتماعی ما می باشند. زندگی بر طبق ده فرمان آسان ترین و مطمئن ترین راه برای سعادت و نجات شخصی ماست. تعمق در این فرمانها ثابت می کنند که ده فرمان بهترین راه و روش برای برقرار کردن نظم و انضباط عادلانه انسانی و اجتماعی هستند بنابراین هر یک از ما موظف هستیم در مکان خود، ده فرمان را رعایت و اجرا کنیم. اگر برای اطاعت از فرمانهای الهی از خدا تقاضای کمک کنیم، موفق به اجرای آن نیز خواهیم بود.

۱. تنها خدای یگانه و یکتا را بپرست

این امری مسلم و عادی نبود که قوم اسرائیل از هزاران سال قبل تنها به خدای یگانه و یکتا ایمان داشتند. اقوام دیگر هم خدایان زیادی داشتند، آنها برای هر چیز خدائی خاص داشتند و همچنین قدرتهای طبیعت نیز به عنوان خدا پرستیده می شدند.

اما خدای یگانه و حقیقی جلال و شکوه خود را به قوم اسرائیل نمایان ساخت و خود را به وسیله اعمال قدرتمندانه و نیکو و رها سازنده خود به قوم اسرائیل شناساند. این واقعیت در عهد عتیق به قوم اسرائیل یادآوری می کرد: "من خداوند، خدای تو هستم. همان خدائی که تو را از بندگی و اسارت مصر آزاد کرد. تو را خدائی غیر از من نباشد."

در اولین فرمان آمده است: "از خداوند خدایتان بترسید و او را عبادت کنید" (خروج ۲۰: ۲-۵) "خدایان دیگر را پرستش نکنید" (تثنیه ۶: ۱۳-۱۴). در این مکاشفه خداوند، رسالت و ذات حقیقی انسان نیز مرئی می گردد.

انسان فرا خوانده شده که خدای خود را بشناسد و درک کند و به خدای خود گواهی و شهادت دهد و باید طوری عمل و زندگی کند که مناسب و شایسته این باشد که "شبیبه خداوند" خلق شده نامیده شود.

عیسی وظایف انسانها در مقابل خداوند را اینگونه خلاصه نمود: "تو باید خداوند خدای خود را با تمام قلب و جان و عقل خود دوست داشته باشی". (متی ۲۲: ۳۷) این فرمان در واقع پژواکی است بلافاصله بعد از فراخوانی خداوند، "بشنو ای بنی اسرائیل، خداوند خدای ما خدائی است یگانه و واحد". (تثنیه ۶: ۴)

ابتداء، خدا ما را دوست داشت. محبت تنها به یک خدا، فرمان اول را به ما یادآوری می کند و تمامی فرمانهای بعدی که خداوند داده است پاسخ پر محبتی را که انسان باید به خداوند بدهد، توصیف می کند. زندگی اخلاقی ما در ایمان به خداوندی ریشه دارد که محبت خود را به ما آشکار ساخت. پولس رسول می گوید: "اطاعت از ایمان" (رومیان ۱: ۵، ۱۶: ۲۶) اولین وظیفه ایمانداران است. فرمان اول از ما می خواهد که، ایمان خود را تغذیه کنیم و با هوشیاری و احتیاط آن را حفاظت کنیم و هر چیزی که ایمانمان را نفی می کند، رد کنیم.

انسان قادر نیست که با قدرت شخصی خود محبت الهی را به طور کامل دریابد بلکه باید امیدوار باشد که خداوند این توانایی را به او بدهد تا به این محبت پاسخ گوید و فرمانهای محبت را به طور شایسته و مناسب در عمل آورد. امید، پر مسئولیت ترین انتظار و توقع برکت خداوندی و نگرستن به خدا است. این امید همچنین با ترس از خدا در ارتباط است. وقتی که انسان بر خلاف این محبت خداوندی عملی انجام می دهد، خود را لایق تنبیه و مجازات می سازد. در ایمان به محبت الهی از ما خواسته می شود که در واقع محبت الهی را صادقانه پاسخ گوئیم.

اولین فرمان به ما امر می کند که خدا را بیش از هر چیز دوست داشته و به خاطر او تمامی مخلوقاتش را نیز دوست بداریم.

۲. به نام خداوند بی احترامی نکن

دومین فرمان ده فرمان حکم می کند، که به نام خداوند احترام گذاشته و دقت کنیم. این فرمان نیز مانند فرمان اول اشاره می کند به سعی و کوشش برای احترام به خداوند، و اینکه برای بیان مسائل مذهبی و مقدس، از کلمات و لغات مناسب استفاده کنیم.

نام خداوند برای قوم اسرائیل همواره ترس و احترام را به همراه می آورد. نام خداوند پاک و مقدس است. مؤمنین، چنان احترامی برای نام خداوند قائل بودند، که نام "یهوه" را به زبان نمی آوردند و به جای یهوه می گفتند، "خداوند"، "جاودانی"، "آسمان". این ترس همراه با احترام نشانه کاملی است از ملاحظه و احترامی که به خداوند گذاشته می شد. در میان تمامی لغات و کلماتی که از طرف خدا به ما آشکار شده، اسامی آشکار شده خداوند به ما، جایگاه و مقام ویژه ای دارند.

خداوند نام خود را به آنانی که به او ایمان دارند، به امانت می سپارد. خداوند رمز و راز خود را به ایمانداران آشکار می سازد. این ارزش و بهائی که به نام خداوند داده شده، نشانه ای است از اطمینان و دوستی خداوند با ایمانداران. **"نام خداوند پاک و مقدس است."** به این دلیل انسان اجازه سوء استفاده از نام خداوند را ندارد. او باید این نام را با سکوت، عشق و علاقه، و پرستش و نیایش به حافظه خود بسپارد. انسان اجازه دارد نام خداوند را تنها برای پرستش و جلال او به کار ببرد.

فرمان دوم به این اشاره می کند که: احترام و ترس از خداوند، بستگی دارد به مقدس نگه داشتن نام او. این مسئله برای مسیحیان به این معنا است که: نام خداوند را در تمام اعمال و سخنان نگه دار، به زبان عامیانه یعنی: انسان نام خداوند و بقیه کلمات مقدس را نباید برای نفرین کردن، در حالت عصبانیت، و برای مسائل بی اهمیت، و بدون تفکر به کار برد. توهین به نام خداوند، در واقع کفرگویی است. هنگام سوگند وفاداری و نذر و نیاز، نباید از نام خداوند سوء استفاده کرد. سوگند وفاداری یاد کردن یعنی: خداوند قادر را فرا خواندن، برای بیان حقیقت یا برای عمل کردن به قولی که داده می شود. دولت و کلیسا، در موقعیتهای به خصوص، سوگند وفاداری یا بیانه ای مطابق آن را خواستار هستند. مسیح سوگند خوردن را قدغن نکرده است. خود او نیز در مقابل شورای عالی بیانه خود را با سوگند بیان کرد. اما او از ما می خواهد که بدون قسم و سوگند، از پس یکدیگر برآییم.

مسیح در موعظه سر کوه خود می گوید: **"باز گفته شد که قسم دروغ نخور و هرگاه به نام خدا قسم یاد کنی، آن را وفا کن. اما من به شما می گویم: که هیچگاه قسم نخور. بله شما بله باشد و نه شما نه، چیزهایی دیگر از شریر است."** (متی ۵: ۳۳-۳۷، ۳۴) عیسی از یاران خود چنان راستی و وفائی را خواستار است که برای آن، در واقع سوگندی نیاز نیست. قسم دروغ یعنی: سوگند دروغ خوردن به عمد و این جنایتی بزرگ در حق خدا و مردم است. دولت، قسم دروغ را مورد مجازات قرار می دهد. وقتی شخصی به خداوند قول انجام کار نیکویی را می دهد، و خود را موظف به انجام آن کار نیکو می داند، در واقع نذر می کند. او می خواهد که به وسیله نذر و نیاز خود، به طوری مخصوص خداوند را جلال دهد. ستایش باد بر نام خداوند، چنانکه از روز ابتدا بوده و تا به ابد خواهد بود. آمین.

۳. روز خداوند را مقدس بدار

در فرمان سوم برای ادای احترام، و جلال خداوند اشاره می شود. برای ادای احترام و جلال خداوند، روزهای به خصوصی انتخاب شده است: روزهای یکشنبه، و دیگر روزهای تعطیل مذهبی. در این روزها مسیحیان برای شرکت در مراسم کلیسایی به طور دسته جمعی، گرد هم آیند. برای اینکه انسان بتواند به طریقی مخصوص در خداوند تفکر کند، باید تمام ساعات این روزها، مقدس باشد و همزمان، این روزها صرف اشتراک با جمع ایمانداران، شادی، و استراحت گردد.

مهمترین قسمت روز یکشنبه، و دیگر روزهای تعطیل مذهبی، شرکت در مراسم عشاء ربانی مقدس است. کلیسای کاتولیک ارزش و اهمیت مراسم مقدس کلیسایی را به وسیله یک فرمان ویژه کلیسایی، بدین طریق بیان می کند، که تمام کاتولیک ها موظف به شرکت در مراسم عشاء ربانی در روز یکشنبه، و روزهای مذهبی دیگر، می باشند. عدم شرکت در این مراسمات، بدون داشتن دلیلی موجه و قانع کننده، یک گناه به حساب می آید. چون مراسم عشاء ربانی، اصلی ترین و مهمترین رویداد ایمان ما می باشد. پس عدم برگزاری مراسم عشاء ربانی نباید به علت ناقابل، و بی اهمیت دانستن آن باشد. مراسم عشاء ربانی، هسته مرکزی و اصلی زندگی ایمان کاتولیک، هست و خواهد بود؛ و برای کاتولیک ها الزامی است.

فرمان سوم همچنین از ما، تقدیس و تدهین یکشنبه را خواهان است. در این روز نباید تنها، به فکر تعطیلی از کار، و ترتیب و برنامه ریزی برای تفریح و سرگرمی بود. منظور از تقدیس و تدهین روز یکشنبه این است که انسان حداقل یکبار در هفته، به والاترین و مهمترین چیز در زندگی اش، یعنی خداوند، فکر کند. ما امروزه تجربه می کنیم که انسان مدرن و متمدن، به خاطر استرس در کار و دوران فراقت، درون و میان خود را از دست می دهد. او دیگر آرامش درونی ندارد، که به وسیله آن زندگی خود را با اصل و ابدیت، تطبیق دهد. اغلب اوقات یک شکست یا بیماری لازم است تا شخص به خود آمده و آگاه گردد که چیزی بالاتر و مهمتر از موفقیت، پول، پیشرفت در شغل، و تفریح و سرگرمی وجود دارد؛ و اینکه انسان باید خود را با خدای مطلق مشغول سازد تا بتواند خود را بیابد. شاید او شروع به درک و شناخت مفهوم عمیق تقدیس و تدهین یکشنبه کند، و بدین صورت با خدای خود برخورد کند، خدائی که پدر او و هدف نهایی او می باشد.

۴. پدر و مادر خود را احترام کن

قسمت اول به ما یادآوری میکرد که "من خدای تو هستم،" که زندگی و آینده را به تو می بخشم. خداوند از ما می خواهد، به انسانهایی که به ما زندگی، اجتماع و ایمان را انتقال می دهند، احترام بگذاریم. "پدر و مادرت را احترام کن تا در سرزمینی که خداوند، خدای تو به تو خواهد بخشید عمر طولانی داشته باشی". (خروج ۲۰: ۱۲)

فرمان چهارم احترام به خدا و احترام به والدین را به هم مربوط می کند اما آنها را هم سطح نمی کند. کلمه احترام کردن به زبان عبری یعنی: برای کسی اهمیت قائل شدن و کسی را مهم دانستن. این امر در رابطه بین خدا و انسان این معنی را می دهد که، به او اهمیت برآورده اش را روا داریم و الوهیت او را بشناسیم. در روابط فرزندان و والدین این معنی را می دهد: برای آنها اهمیت قایل شویم، والدین بودن آنها را به رسمیت شناخته و بدین وسیله آنها را به عنوان پدر و مادر ارج دهیم.

نزدیکی به خصوص احترام به خدا و احترام به والدین در عهد عتیق در آنجایی نمایان می گردد که والدین، به خصوص پدر این مسئولیت را به عهده داشته که داستان خدا با قومش را به نسل بعدی انتقال دهد. به والدین باید به این علت توجه کرد که اعمال بزرگ خداوند و همراهی او با قومش در راه آینده موعود را زنده نگه داشتند.

در اسرائیل رسم بر این بود که در عید فصح جوانترین عضو حاضر این حق را داشت که معنی و مفهوم عید فصح را سؤال کند. برای جواب به این سؤال، داستان خروج قوم اسرائیل از بردگی مصر برای او نقل می شد. در اسرائیل احترام و اهمیت به والدین تنها این معنی را نمی دهد که آنها را به عنوان پدر و مادر ارج نهاده، بلکه همچنین به عنوان واسطه برای رساندن، ایمان و سرزمین موعود به نسل بعدی بود. اگر نسل جدید به والدین خود براساس این اصل توجه کند بدین طریق توجه خود به خدا را نیز گواهی می دهد. فرمان چهارم این احترام گذاری را به برکت موعود متصل می سازد: "تا عمری طولانی و پر برکت، در سرزمینی که خداوند خدای تو به تو می بخشد داشته باشی". (تثنیه ۵: ۱۶)

معنای لغوی فرمان چهارم خواهان این است که فرزندان بزرگ شده و نیازهای مادی خود را تأمین نمایند و وقتی والدین مال و املاک خود را به فرزندان خود تحویل می داده اند، این وظیفه فرزندان بود که مراقبت از والدین را به عهده گیرند.

جهت و هدف فرمان چهارم، اقتدار داشتن را نیز شامل می شود. آنها می بایست تعادل در خانواده، اجتماع سیاسی و اجتماع مذهبی را حفظ می کردند.

فرمان چهارم همانطور که تعلیمات دینی کلیسای کاتولیک بیان می کند، "یکی از پایه های تعالیم اجتماعی" را مجسم می سازد. این اصل، این سؤال را برای ما مطرح می کند که امروزه خانواده، اجتماع سیاسی و کلیسایی چگونه به نظر می رسند و ما چگونه در این مسائل مسئولیت های خود را درک می کنیم؟

خانواده یعنی جمع والدین با فرزندان از طرف خدا خواسته شده است. خانواده فرا خوانده شده است تا در وضعیت زمان و دنیای حاضر طرح و نقشه خداوندی را درک کند و آن را به حقیقت برساند. در زمانهای گذشته خانواده های کوچک و هسته ای اغلب در یک خانه و یا یک خانه روستائی و نسل های مختلف با هم زندگی می کردند. در اجتماع صنعتی جدید خانواده های کوچک که از والدین با فرزندان تشکیل شده در خانه های کوچک زندگی

می کنند اما در این زندگی که وضعیت آن تغییر کرده نیز فرمان چهارم خداوند با وعده بزرگ آن پابرجاست: یک تکلیف و یک شانس برای برکت خیلی ها.

در حال حاضر، ما با ارزش و اعتبار والای شخصیت، و روابط شخصی، برخورد می کنیم. این امر در درون خانواده و زندگی خانوادگی نیز صادق است. خانواده های جوان، مشارکت خود را به عنوان مکان اولیه فداکاری و پذیرش محبت و شادی، تجربه می کنند. کودک در محیط خانواده است که اطمینان و اعتماد اولیه به زندگی را به دست می آورد، زیرا در این اطمینان و اعتماد به زندگی است که امکان برای خودیابی، و توانایی فداکاری، در انسانها شکل گرفته و ساخته می شود. کسی که اطمینان و اعتماد را تجربه نکرده، نمی تواند به دیگران اطمینان و اعتماد ببخشد، و برایش مشکل است که به دیگران اطمینان و اعتماد کند. در جایی که امنیت خانوادگی وجود نداشته باشد، این خطر وجود دارد که کودکان رابطه ای شکسته و ناراست با دنیای زندگی شان، برقرار کنند.

در خانواده، کودکان با ارزشها و تجسم ارزشها، با شکستها و تقصیرات، و با نظرات گوناگون و اختلافات، روبرو می شوند. کودکان می توانند در اینها رشد و نمو کنند. مثلاً آنها می توانند از رابطه پدر و مادرشان با یکدیگر، معنی حقیقی محبت و رفاقت را تجربه کنند. از طرز رفتار و برخورد پدر و مادر با یکدیگر، تصورات و برداشت کودکان از ارتباط جنسی و محبت، وفاداری و اعتماد، بوجود می آید. شکست و سرخوردگی والدین در زندگی زناشویی، بیش از هرگونه شکست و سرخوردگی دیگر، در برداشت کودکان از زندگی، اثر می گذارد.

خانواده جایی است که در آن، به طور عمیق تجربه می شود، که زندگی انسانی، زندگی ایست که باید برای آن سپاسگزار بود. این زندگی حاصل عشق و محبت والدین، و عشق و محبت خداست. با اعتماد و توکل به خداوند، که همه ما را به حیات فرا خوانده و دوست دارد، والدین ایماندار می گذارند فرزندانشان غسل تعمید بگیرند، والدین برای فرزندانشان و با فرزندانشان دعا می کنند، و از همان دوران کودکی به آنها این احساس را می بخشند که آنها در امنیت محبت خدائی هستند.

از این امنیت است که در کودکان روح سپاسگزاری رشد و نمو می کند. سپاس کودکان از خداوند و والدینشان، که از عشق و محبت آنها، حیات و زندگی را دریافت کرده اند. این تشکر و سپاسگزاری کودکان از والدین، باید اینطور نشان داده شود که بچه ها به والدین خود احترام و توجه کنند: "با تمامی دل خویش پدرت را گرمی دار، و رنجهایی را که مادرت برده به فراموشی سپار. به یاد آور که تو را پدید آورده اند. در عوض آنچه بهر تو کرده اند، ایشان را چه ارزانی خواهی داشت؟" (سیراک ۷: ۲۷)

خداوند را جلال دادن و گرمی داشتن پدر و مادر همیشه کار راحتی نیست. بچه هایی که از پدر و مادر خود محبت ندیده اند، یا به حال خود رها شده اند، و یا با آنها بدرقتاری شده، می گویند: من نمی توانم خدا را شکر کنم، و نمی توانم به پدر و مادر خود توجه کنم. با تمام بدیهایی که به من کرده اند، چطور می توانم به پدر و مادرم توجه و محبت کنم.

هیچ جمع دیگری مثل کانون خانواده، پناهگاه دوران سختی نیست. تا زمانی که پدر و مادر زنده اند، باید بچه ها در باز منزل پدری خود را بسته، و در هنگام نیاز، در آنجا پناه، کمک، و تسلی یابند. آگاهی به اینکه خانه ای داریم و می توانیم همیشه به آنجا پناه ببریم، در حال حاضر بسیار مهم است. زیرا امروزه برخورد عقاید، مشاجرات و اختلافات بین نسل

ها، بیشتر و سخت تر شده است. بچه ها در حالی که هنوز در حال رشد و نمو و بالغ شدن هستند، سریعتر به این نتیجه می رسند، که خانه پدری را ترک کرده و طبق تصورات و نظرات شخصی خود زندگی کنند.

اینکه والدین موظفند از فرزندانشان مراقبت کنند و به آنها وطنی امن و امان ببخشند، نباید اجازه دهد که آن روی فرمان را نادیده بگیریم: یعنی نسل جدید، نیز وظیفه دارد از نسل قبلی مراقبت و پرستاری کند. خانواده های مسیحی اینگونه ایمان خود را، گواهی می دهند: وقتی یکی، دیگری را می پذیرد، برای خدمت محبت متقابل، حاضر و آماده است.

۵. قتل مکن

در فرمان پنجم، این عقیده دوباره در عهد عتیق منعکس می گردد که زندگی چیز بسیار با ارزش و مقدسی است. این فرمان به خصوص برای زندگی انسانها معتبر است، زیرا انسان شبیه خدا آفریده شده است و از اینجاست که ارزش و شأن او شکل می گیرد. دیگران اجازه ندارند خودسرانه برای زندگی انسانی دیگر تصمیم بگیرند. کسی که بر علیه زندگی انسان تخلفی کند، به شدت مجازات می شود (خروج ۹: ۶). خاموش کردن شمع حیات یک انسان، به گناهی که "تا به آسمان فریاد بر می آورد" تشبیه شده است (خروج ۴: ۱۰)، در عهد عتیق مجازات این گناه، مرگ است (اعداد ۳۵: ۲۵).

هر رفتاری که باعث شود مقام ممنوع ما، مانند شیئی مورد نیاز کاهش یابد، از نظر این نبی فرقی با قتل ندارد. هرگونه سودجویی مالی از دیگران، و هرگونه ظلم و ستم حقوقی و اجتماعی دیگران، قتل و جنایت است (حزقیال ۹: ۹؛ میکاه ۳: ۱۰؛ اشعیا ۱: ۱۵-۱۷؛ هوشع ۴: ۲). بنابراین از "شکنجه گران مردم" با چنین کلماتی شکایت می شود: "شما آنها را می بلعید، پوست از تنشان جدا می کنید، و استخوانهایشان را مانند گوشتی که تکه تکه کرده و در دیگ می ریزند، خرد می کنید" (میکاه ۳: ۳). کسی که قتل می کند، خود را به خدمت مرگ می کشاند، بلکه خود را نیز در مقابل خداوندی که سرور حیات و مرگ است و به انسانها زندگی می بخشد، مقصر و گناهکار می کند. در نظر اول، قدغن بودن قتل، مانند دستور حد مرز، جلوه می کند. زیرا که در رفتارمان با هموعانمان، حد و مرزی وجود دارد که اجازه عبور از آنها داده نمی شود. کسی که از این مرز عبور کند، قتل می کند، و در حقیقت اینطور مرگ را برای خود نیز می آورد، مرگ در گناه کبیره.

مفهوم مثبت فرمان پنجم، جواب "بله" است که انسان به ممنوع خود می دهد. در این جواب مثبت، در حقیقت جواب مثبت انسان به خدا، و جواب مثبت خدا به انسان بنا می گردد. میکاه نبی چنین می گوید: "خداوند به ما فرموده است که از ما چه می خواهد. آنچه او از ما می خواهد این است که رحم و انصاف داشته باشیم و با کمال فروتنی احکامش را به جا آوریم" (میکاه ۶: ۸). در این فرم پیامبرانه، عدالت انسانی، نوع دوستی، و خدا دوستی، در رابطه ای تنگ با یکدیگر می باشند. فرمان پنجم در اینجا به همفکری، همدردی، و همکاری با ممنوعانمان اشاره می کند.

آنچه که در عهد عتیق به عنوان مکاشفه خواست خداوندی، راجع به محبت به خدا و ممنوعان اعلام می گردد؛ و آنچه که پیامبران به عمل اجتماعی صحیح نسبت می دهند؛ در عیسی مسیح و پیام او، تأیید و پیشنهاد شده است. او که "عدالت خداوندی" است و پیام عدالت خداوندی را به عنوان رحمت محبت او برای ما می آورد، از ما می خواهد که کلام هوشع نبی (۶: ۶) را درک کنیم، او می گوید: "من از شما ترحم و دلسوزی می خواهم نه قربانی" (انجیل متی ۹: ۱۳، ۱۲: ۷).

عیسی نه تنها با کلماتی واضح و روشن از قتل بی احساس و ناعدالتی، از بی توجهی بدهکار و مقصر بی رحم (متی ۱۸: ۲۳-۳۵) و سخت دلی کسانی که انسان نیمه جانی را کنار خیابان به حال خود رها می کند (لوقا ۱۰: ۲۹-۳۷) سخن می گوید، بلکه حوزه همگانی قدغنی قتل را وسیعتر می سازد. نه تنها در عمل فیزیکی کشتن عمل قتل صورت می گیرد، بلکه در عصبانیت و ناسزاگویی نیز عمل قتل انجام می شود: "گفته شده است که

هر کس مرتکب قتل شود، محکوم به مرگ می باشد. اما من می گویم حتی اگر نسبت به برادر خود خشمگین شوی و بر او فریاد بزنی، باید تو را محاکمه کرد، و اگر برادر خود را "ابله" خطاب کنی، باید تو را به دادگاه برد، و اگر به دوست ناسزا گویی، سزایت آتش جهنم است" (متی ۵: ۲۱). هرکس که از همنوع خود متنفر باشد، ارزش انسانی او را پایین آورده و به شأن و منزلت او آسیب وارد می سازد: "هرکه از برادر خود نفرت داشته باشد در واقع قاتل است، و می داند هرکه قصد قتل دیگری را داشته باشد، هرگز به زندگی ابدی دست نخواهد یافت" (اول یوحنا ۳: ۱۵).

فرمان قتل نکن، عصبانی نشو، در فرمان محبت ریشه دارد، همان فرمانی که فرمان اصلی است و تمام فرمانها و احکام خدا در آن خلاصه می گردد: "خداوند را که خدای دوست، با تمام قلب و جان و عقل خود دوست بدار. این اولین و مهمترین دستور خداست. همسایه خود را دوست بدار، به همان اندازه که خود را دوست می داری. این نیز دومین فرمان مهم خداست. تمام احکام خدا و گفتار انبیاء در این دو حکم خلاصه می گردد" (متی ۲۲: ۳۷-۴۰).

جواب بله ما به زندگی، عشق ما به زندگی و ترس ما از آن همیشه این سؤال را برای ما پیش می آورد که زندگی را چگونه باید شکوفا کرده و شکل دهیم. بعضی از دیدگاهها و برداشتهای انسانها، با مسئولیتی که آنها در مقابل زندگی دارند مطابقت ندارد. بعضی ها با جسم و بدن خود را بیش از اندازه مورد توجه و ارزش قرار می دهند و آن را تبدیل به یک بت می کنند و یا بی اهمیتی و بی توجهی به آن، آن را تحقیر و کوچک می سازند. از نقطه نظر انجیل وجود جسمی و بدنی انسان همزمان با حقیقت روحی و روانی اوست. انسان "در جسم و روح یکی است". هرچند زندگی "بالاترین ارزشها" نیست اما ارزشی اساسی و بنیادی است. بدین دلیل زندگی جسمانی، نباید به عنوان ملک شخصی و آزاد در اختیار قرار گیرد بلکه به عنوان هدیه ای نیکو و پر بهای خدائی که به او سپرده شده است. ما برای زندگی خود و بهره گیریهای جسمی و روحی از خود دارای مسئولیت مشترک می باشیم.

یکی از لحظه های مهم این مسئولیت، **حفاظت و حمایت** از سلامتی است. امروزه در جدول آمار، سلامتی در رده بالایی قرار دارد. اغلب تجربه کردن بیماری سخت است، که ما را متوجه ارزش سلامتی می کند. اما بیش از هر چیز عوارض جانبی بیماری مانند: کم شدن قدرت کار، کاهش توانایی ها، قطع ارتباطات اجتماعی و ... است که ما را به خود می آورد که در سلامتی و ارزش آن تعمق نماییم.

سعی و تلاش برای حفاظت، حمایت و بازسازی سلامتی یکی از وظایف مهم تک تک افراد و کل جامعه می باشد. ولی در اهمیت دادن به این امر نیز باید تعادل و نظم را حفظ کرد. رسیدگی و مراقبت از بدن، استراحت، گذراندن اوقات فراغت سلامتی را حمایت و محافظت می کند. وقتی آنها سنجیده در برنامه زندگی گنجانده شوند از نظر اخلاقی صحیح و مفید می باشند زیرا سلامتی برای شکل گیری شخصیت انسانها و انجام وظایف در دنیا ارزش والایی دارد.

سلامتی بالاترین موجودی و دارایی انسانها نیست زیرا مسئله بیش از هر چیز مسئله سعادت و خوشبختی انسانهاست و موفقیت در زندگی به معنای واقعی آن، البته با توجه به ارتباط او

با خدایش. این موضوع برای هر شخص به روش خاص خودش امکان پذیر است مثلاً برای تندرستان، بیماران و معلولین.

اطمینان و اعتماد به اینکه این مرغوبیت شخصی نیست بلکه پذیرش خداوند و وظیفه روحانی انسانهاست که شبیه بودن او به خدا و ارزش والای انسانی را تعیین می کند. این موضوع به خصوص باید در مقابل معلولین رعایت گشته و مورد توجه قرار گیرد. معلولیت‌های جسمی، ذهنی و روانی بخشی از واقعیت‌های زندگی ما می باشند. یکی از وظایف مسیحیان این است که افراد معلول و وابستگان آنها را در میان خود پذیرفته و حمایت کنند.

در جامعه امروزی ما، انسانها تحت فشار قرار گرفته و مجبور به ارائه تواناییهای خود می گردند. سلامتی، قدرت و توانایی کاری نیز می توانند به یک خواسته اجتماعی از تک تک افراد جامعه مبدل گردند. به وسیله ورزش، اوقات فراغت، گذراندن دوران استراحت در چشمه های معدنی، امکانات و تجهیزات پزشکی برای مراقبت از سلامتی و ... می بایست سلامتی حفظ شده و بیماریها کاهش یافته تا بدین وسیله بتوان توانایی و نیروی کار را افزایش داد. آیا در اینجا به فکر انسانها هستند یا به فکر اقتصاد؟ همچنین از ورزش نیز سوء استفاده می گردد زیرا به جای به دست آوردن سلامتی به پول، رتبه و ظاهر اندیشیده می شود. بدین روش، سلامتی بیشتر مورد خطر قرار می گیرد به خصوص وقتی که از مواد ناسالم دوپینگ استفاده می شود. در فرمان پنجم است که این موضوع مورد توجه و تعمق قرار می گیرد.

هرچه یک انسان کمتر بتواند از زندگی حمایت و محافظت کند بیشتر به کمک و حمایت هموعان و جامعه اش احتیاج دارد. با توجه به اینکه هرگونه زندگی و حیات انسانی، ارزش و شایستگی خود را از طرف خدا دریافت می کند بنابراین کلیسا تلاش خود را برای حفاظت و حمایت از زندگی ناتوانان و درماندگان به کار می گیرد.

این جواب بله به مقدس بودن، غیر قابل لمس بودن و آسیب ناپذیر بودن زندگی در جامعه امروزی در مقابل انسانهایی که هنوز متولد نشده اند چندان روشن و واضح نیست. قتل کودکان یکی از جنایات بزرگ است اما قتل کودکان متولد نشده جزو این دسته از جنایات محسوب نمی شود. هر روزه تعداد بیشماري کودکان متولد نشده کورتاژ می گردند و همواره برای این کار دلایل و بهانه های متعدد آورده می شود اما هیچکس حقی برای متوقف کردن دوران حاملگی ندارد.

علم مدرن ژنتیک و جنین شناسی، هیچگونه شکی باقی نمی گذارد که در همان لحظه عمل لقاح، زندگی انسانی شروع می گردد. ما با عمل تولیدمثل در واقع با زندگی یک انسان دیگر، از همان مراحل اولیه اش که تمام مراحل بعدی زندگی نیز به آن بستگی دارد، سرکار داریم. این زندگی انسانی یک حق حیاتی است که باید از همان ابتدا حمایت و حفاظت گردد. **"سقط جنین و کشتن کودکان جنایتی تنفر انگیز است"**. بدین ترتیب، به ما جهتی واضح و مشخص برای رفتاری با مسئولیت با کودکان متولد نشده، داده شده است. چون آنها نیز به همان اندازه کودکان متولد شده ارزش و اهمیت دارند، پس باید این ارزشیابی را تجربه و احساس کنند.

طبق قانون کلیسا شخصی که عمل سقط جنین را انجام می دهد از دریافت همیونی (کمونیون) محروم می گردد.

ویژگی ارزش نهادن به زندگی انسانی از همان لحظه لقاح در این مسئله منعکس می گردد که والدین در عمل انتقال زندگی و حیات با خدای مهربان همکاری می کنند و بدین وسیله محبت خدا را به دنیا انتقال می دهند. خداوند کودک را که حاصل عشق و محبت زن و مرد است می آفریند و محبت خود را تا به ابد به او هدیه می دهد. خدا به حیاتی که والدین به وجود آورده اند، جواب بله می دهد. وقتی ما می گوئیم کودک فرزند والدین و فرزند خدای خالق است، منظورمان همین است.

هر جامعه ای موظف است زندگی انسانها را به عنوان پایه و اساس حق حیات محافظت و حمایت کند. این حمایت باید به خصوص از کسانی صورت گیرد که نمی توانند از خودشان محافظت و همکاری کنند و در میان این قبیل افراد بیش از همه کودکان متولد نشده وجود دارند که به عنوان ضعیفترین اعضاء جامعه به شمار می روند. پس به این دلیل دولت باید زندگی متولد نشده را زیر نظر و پوشش خود بگیرد. قتل انسانی که هنوز به دنیا نیامده است، به قنوسیت و اصول ارزشمند حقوق اجتماعی انسانها آسیب می رساند. وقتی راهزنی، دزدی، عدم رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی و بسیاری از مسائل دیگر مجازات و جریمه می گردد، پس یک کودک متولد نشده چنان ارزش والایی دارد که نباید خارج از حمایت و حفاظت دولتی قرار گیرد.

کلیسا نمی تواند تنها به وسیله هشدارهای اخلاقی، و دولت نیز نمی تواند تنها به وسیله قوانین کشوری ارزشهای نابود شده را حفظ کند بلکه به جای کشتارها قوانین باید کمکهای عینی در موقعیتهای درگیری و اختلاف جایگزین گردند. به خصوص به وسیله ارزش نهادن به یاری رسانی و به وسیله خدمات اجتماعی قانونی و معتبر.

زندگی زمینی گذراست و روزی به پایان می رسد. روزهای زندگی ما "**شمرده شده است**". تجربیات سختی مانند درد و رنج، بیماری، خداحافظی و جدایی از دیگران، از دست دادن چیزی یا کسی این نکته به خوبی یادآور می کند. مرگ کسی که برای ما عزیز است زندگی ما را به طرز جبران ناپذیری از هم گسسته می کند و همزمان این را نیز به ما گوشزد می کند که ما نیز روزی خواهیم مرد.

بیماریها و مرگ ما را نه تنها به یک مرگ مسیحی دعوت می کنند بلکه همچنین ما را با مشکلات اخلاقی نیز رو در روی می گردانند.

ما برای این زندگی که دریافت کرده ایم و همچنین برای حفظ سلامتیمان، مبارزه با بیماریها، معالجه آنها و برای همراهی و کمک به آنانی که در حال مرگند مسئول هستیم. این باید هدف خدمات پزشکی و پرستاری نیز باشد و پایه اصولی این خدمات باید رعایت حال و بهبودی بیماران را به معنی واقعی در بر گیرد. در مسیحیت، سالهای سال است که خدمت به بیماران و انسانهای در حال مرگ به عنوان "**عمل رحمت و شفقت**" به حساب می آید. از نظر مسیحیت هیچکس حق قتل و کشتن دیگران را ندارد. دلیل آن نیز این است که زندگی هدیه ایست الهی که تا آخرین لحظه زمینی آن و حتی بعد از آن نیز به وسیله خدا صبورانه همراهی شده و به سوی او رهنمون است. پایان دادن عمدی به زندگی و یا انجام عمل اوتوتنازی (کشتن افراد بسیار بیمار و سالخورده به روشهای مختلف مثلاً خاموش کردن دستگاههایی که آنها را زنده نگاه می دارد) به هر شکل و فرمی قتل و گناهی بزرگ است. حال زمان آن رسیده که دوباره آگاه شویم که حیات انسانی هیچگاه ارزش و اهمیت خود را

از دست نمی دهد حتی اگر این حیات فلاکت بار یا بی مصرف باشد. بیماری، درد و رنج، ضعف و ناتوانی نیز جزیی از زندگی ما می باشند.

اجازه و حکم قانونی برای کشتن دیگران عواقب بسیار زیادی دارد. آنان در و دروازه به سوی سوء استفاده را باز می کنند و باعث عدم اطمینان بیماران در کلینیک ها و بیمارستان ها شده و اعتماد به امور پزشکی و پزشکان را از ما سلب می کنند. هدف معاینات پزشکی می بایست معالجه بیماریها، کاهش درد و رنج، پرستاری و مراقبت های شخصی باشند و نه تسلط بر مرگ و زندگی بیماران.

مسیحیان ایمان خود را به وسیله محبتشان به بیماران و انسانهای نیازمند ثابت می کنند. هر جا که انسانها درد و عذاب می کشند باید یاری دهندگان مسیحی به دنبالشان گشته و به وسیله کمک به آنها، امید و توکل به محبت جاودانی خدا را به آنان هدیه دهند. در **سپنتینه (سپنتینه) تقدیس و تدهین بیماران**، کلیسا آنها را با عملکرد شفای مسیح تسلی می دهد و در عین حال در مراقبتهای روزانه از بیماران، خود را وقف حمایت جسمانی از بیماران و انسانهای در حال مرگ می کند.

۶. زنا مکن

فرمان ششم "زنا مکن" و فرمان نهم "چشم طمع به ناموس (زن) همسایه ات نداشته باش"، به حد و حدود چهارچوبی اشاره می کند که نظم و ترتیب امور جنسی و روابط زن و مرد در آن مشخص می شود. طبق لغات این فرامین بیش از هر چیز، مسئله مربوط به وضعیت و موقعیت ازدواج در چهارچوبی است که جامعه به آن می دهد. مقررات اجتماعی باید تداوم خانه و خانواده و حق و حقوق زنان و کودکان را تضمین کند. البته هر دو فرمان جهت یابی امور اخلاقی هر دو جنس یعنی زن و مرد را معنی می دهند حتی زمانی که افراد مجرد هستند.

خداوند مرد و زن را آفرید. هم مرد و هم زن از طرف خدا ارزش و اهمیت یکسانی دریافت کرده اند و همچنین هر دوی آنها هنگام ازدواج مسئولیت یکسانی برای زندگی زناشویی دریافت می کنند، بدین طریق که هر دوی آنها به وفاداری دائمی موظف می گردند، وفاداری که در آن برکت و پشتیبانی خدا را تجربه می کنند. در این وفاداری، ایمان و فهم و شعور بازتاب می گردد و این وفاداری همیشگی و برگشت ناپذیر، با روابط جنسی که شایسته آدمی است عمیقاً مطابقت و تناسب دارد.

هیچ کس نمی تواند بدون عشق و محبت زندگی کند چون انسان همیشه برای خودش، موجودی غیر قابل درک باقی می ماند. زندگی برای انسان بی معنی و بی مفهوم است اگر عشق و محبت بر او آشکار نگردد و اگر او با عشق و محبت روبرو نگردد و آن را تجربه نکند و با آن آشنا نگردد و همچنین اگر به طور زنده ای در این عشق و محبت سهیم نگردد. عشق و محبت بین زن و مرد می تواند به صورت های مختلفی خود را نشان دهد: مجذوب و شیفته زیبایی دیگری شدن، زیبایی که انسان آرزومند آن است یا در شادی و خوشحالی از لطف و صمیمیت دیگری، لطف و صمیمیتی که انسان آن را تکریم می کند و بالاخره در گفتن بله به طرف مقابل. عشق و محبت در ازدواج، با وفاداری در تمام طول زندگی به پایان می رسد. در این عشق و محبت، رسیدگی و مراقبت و توجه بی قید و شرط زن و شوهر به یکدیگر، به وجود می آید. مراقبت و توجهی که دائمی است و بر حسب موقعیت تغییر نمی کند. زن و شوهر محکم به یکدیگر تکیه می کنند، آنها به یکدیگر متکی می مانند. چنین رفتاری، استواری و مسئولیت پذیری انسانها به یکدیگر را، معنی می دهد. چنین رفتاری علامت بزرگ همبستگی است، همبستگی که هر انسانی قادر به آن است و درست در یک زندگی از روی این وفاداری است که ازدواج، محبت خدا را نشان می دهد. محبتی که به مسیح، انسانها، و جهان یک بله قطعی گفته است.

طبق ایمان کاتولیکی، سپنتینه ازدواج عهدیست، که در آن محبت مسیح به کلیسایش مجسم می گردد (افسیان ۵: ۲۱-۳۳). عیسی مسیح، در انسان شدن، مرگ و قیامش از مردگان، خود را به کلیسایش هدیه داد و خود را فدای او کرد و حال فقط از روی این رمز و راز است که می توان سپنتینه ازدواج را فهمید و بر اساس آن زندگی کرد. سپنتینه ازدواج، نوعی پیروی از مسیح است. کلیسای کاتولیک، با اعلان اینکه ازدواج یک سپنتینه است، در حقیقت نظریه والایی از ازدواج ارائه می دهد. اعتراف کلیسای کاتولیک مبنی بر غیر قابل فسق بودن ازدواج، از طرف مردم دنیای امروز، چندان قابل درک و فهم نیست. اما این نمی تواند برای کلیسا دلیلی باشد تا یکی از اصول اصلی اعتقاد خود را تغییر دهد و اگر کلیسا این

اصل را تغییر دهد، از طرف دیگر نسبت به سخن خدای خود بی وفایی کرده است. کلیسا در خبر عیسی راجع به ازدواج، خبری خوش می بیند. این خبر خوش اجازه می دهد که انسان، از نو خلق شدنش در عیسی را، احساس کند. در ندای غیر قابل تقسیم و فسق بودن وفاداری در زندگی زناشویی، در واقع یک موقعیت و وضعیت جدید زندگی به انسانها تقدیم می گردد. موقعیت و وضعیتی که در آن زن و شوهر، در وفاداری به یکدیگر، وفاداری مسیح به کلیسایش را درک می کنند.

تعاملات قلبی به ما نشان دادند که مسیحیت، تفکر و تصویری والا از عشق و محبت ارائه می دهد. عشق و محبت مسیحی، به سوی عشق و محبتی به پیش است که براساس طرف مقابل بنا شده است. این عشق و محبت، عشق و محبتی است شخصی، غیرقابل تقسیم و دائمی و اعلان می کند که عشق و محبت باید برای ثمر آوردن و پیشرفت و تکامل جفت به کار گرفته شود. طبق ایمان کاتولیکی، ازدواج یک سپنتینه است و بدین وسیله ازدواج سبب نجات و شفا می شود و ازدواج می تواند به وسیله یاری و کمک خداوند زن و شوهر را به سوی قدوسیت و تکامل هدایت کند.

هر انسان در اعماق قلب خود مشتاق چنین عشق و محبتی است. کدامیک از ما نمی خواهد که شخصاً و دائماً محبت شود؟ و کدامیک از ما مخالف عشق و محبتی است که ثمر می آورد و باعث تکامل و پیشرفت طرف مقابل می شود؟ و بالاخره هر کسی متشکر خواهد بود اگر حمایت خداوندی، او را در عشق و محبت، محافظت و تقویت کند. پاکدامنی و عفت براساس این ارزشهای نامبرده بنا شده است.

پاکدامنی و عفت رفتاری است که از ارزشهای عشق و محبت محافظت می کند. پاکدامنی سعی و تلاش می کند تا از آنچه که عشق و محبت را به خطر می اندازد و زیر سؤال می برد پرهیز کند. پس انسان عفیف و پاکدامن شخصی است که اعتبار و ارزش عشق و محبت را می شناسد و تلاش می کند تا از این ارزش ها محافظت کند. بدون عفت و پاکدامنی، عشق و محبت واقعی غیرممکن است.

امروزه عشق و محبت واقعی به طرق مختلف در خطر است و تهدید می شود. ایدئولوژیهای مصرفگرایی و لیبرال امروزی، عشق و محبت و روابط جنسی را وسیله خوشگذرانی تبدیل کرده اند، وسیله ای که می توان بی مسئولیت و بدون برقراری ارتباطی صحیح از آن لذت برد. چنین تصویری ارزشهای واقعی عشق و محبت را زیر سؤال می برد و افراد را به سوی وضعیت گناه آلودی پیش می برد.

یکی از رفتارهای اشتباه در مقابل عشق و محبت، خودارضائی جنسی می باشد. عشق و محبت براساس طرف مقابل بنا شده است، پس خودارضائی جنسی، مخالف با عشق و محبت است. چون در اینجا طرف مقابلی وجود ندارد و شخص فقط به فکر خودش است و اگر انسان نتواند در امور جنسی بر خود مسلط شود تبدیل به شخصی می شود که وابسته به این امور است و این امور بر شخصیت او اثر می گذارد و او برده شهوات نفسانی و امور جنسی خود می گردد و همچنین از طرف مقابل سوء استفاده می کند. در این صورت او دیگر به طرف مقابل خود توجه نمی کند، بلکه طرف مقابل برای او تبدیل به شئی برای ارضای شهواتش می گردد. واضح است که این عمل نه تنها رفتاری اشتباه است بلکه یک گناه است و اغلب گناهی بزرگ.

مسلاً کنترل قدرت جنسی کار راحتی نیست به خصوص برای جوانان و تسلط بر این قدرت اغلب سخت و دشوار است. اما جوانان باید دست کم برای کنترل خود سعی و تلاش کنند. آنها نباید خود را رها کنند و بی بند و بار و سهل انگار باشند و باید از خواندن کتاب ها، عکس ها و فیلمهایی که آنها را وسوسه می کند خودداری کنند.

جوانان نباید تصور کنند که خودارضایی امری طبیعی است، بلکه آنها باید به این فکر کنند که خودارضایی، آنها را به خود وابسته می سازد و بدین ترتیب در آینده برای پیدا کردن جفت ایجاد مشکل و مانع می کند. کسی که در دوران جوانی بتواند بر امور جنسی خود تسلط پیدا کند، نمی گذارد شهوت او را برای انتخاب همسر تحت تأثیر قرار داده و هدایت کند و انتخاب همسری با وفا برای او آسانتر خواهد بود. کوشش کردن برای تسلط بر امور جنسی در ایام جوانی، برای موفقیت در ازدواج و عشق و محبت در سالهای بعد بسیار مهم است.

یکی از رفتارهای اشتباه و غلط در برابر عشق و محبت، داشتن روابط جنسی قبل از ازدواج است. امروزه بسیاری از جوانان، قبل از ازدواج "آزمایشی" با هم زندگی می کنند، و بدین صورت برخلاف ارزشهای اساسی عشق و محبت عمل می کنند. آنها همانند زن و شوهر با هم زندگی می کنند، اما بدون وابستگی به هم، موقت، و بدون آماده بودن برای ثمر آوردن (بچه دار شدن). پس در اینجا مهمترین بعد عشق و محبت، حذف می شود: زن و مرد همدیگر را برای مدت محدودی دوست دارند، با وجود اینکه عشق و محبت واقعی، دائمی و همیشگی است. رابطه جنسی آنها محدود به ارضاء شهوت می شود، در حالی که رابطه جنسی همچنین انتقال زندگی و حیات به نسل بعدی می باشد. زن و مرد یکدیگر را امتحان می کنند، و بدین طریق طرف مقابل خود را به شیئی آزمایشی تبدیل می کنند.

تجربیات سالهای اخیر نشان می دهند که، نمی توان عشق و محبت را بر پایه "آزمایش کردن" بنا کرد. برای داشتن ازدواجی موفق و سعادتمند، مهم زندگی کردن زن و مرد با یکدیگر نیست، بلکه فرم دادن به خصوصیات اخلاقی و شکل دادن قلب، مهم است. کمبود در شکل دادن خصوصیات اخلاقی و قلب، باعث طلاق های بسیاری می شوند: در این روابط وفاداری، صبر و حوصله و آمادگی برای کمک به طرف مقابل، وجود ندارد. در این روابط ملاحظه دیگری را کردن، همدردی با دیگران و ایثار و فداکاری کم است. در بسیاری از این روابط، خودخواهی، شهوت و انحراف حکمفرما هستند. در اینجا است که خصوصیات اخلاقی سالم و توبه و بازگشت اساسی قلب واجب و ضروری است. تنها با کمک اینهاست که ازدواجهای موفق و خوشبخت سر می گیرند.

فرمان ششم از عشق و محبت حفاظت می کند، و بر علیه تمام افکار و اعمال اشتباهی است، که ازدواج و زندگی مشترک زناشویی را به خطر می اندازد. صفاتی که به عشق و محبت ازدواج متعلق می باشند، عبارتند از: دائمی بودن، غیرقابل تقسیم بودن، و ثمر آوردن عشق و محبت. ازدواج مسیحی، سپینینه ای است که از طرف خدا و به وسیله خدا بسته می شود، و بدین دلیل غیر قابل فسخ می باشد.

باید قبل از هر چیزی به این فکر کرد، که طلاق مخالف با دائمی بودن عشق و محبت است. عشق و محبتی که باید برای طرف مقابل حفاظت دائمی و امنیت همیشگی را به ارمغان بیاورد. طلاق هرگونه عشق و وفاداری دائمی را زیر سؤال می برد، عشق و وفاداری که باید جفت را "چه در روزهای خوب و چه در روزهای بد" نگه داشته و حمایت کند. هر

طلاق، تکان و لرزه محکمی است در قانون موجودیت هر انسان. طلاق باعث به وجود آمدن احساس تنهایی، احساس ترک شدن، و از بین رفتن انگیزه زندگی می شود. اغلب طلاق باعث دچار شدن به افسردگیهای شدید نیز می گردد. طلاق در روحیه زن و مرد تأثیر فراوان می گذارد، اما بیش از هر کس به بچه ها و نوجوانان، آسیب وارد می کند. برای آنها پایه و اساس وجودشان، یعنی خانه و والدین، ویران می گردد. بچه ها در طلاق شاهد این هستند که چگونه بین مهمترین شخصیتهای زندگی آنها، محبت و اتحاد از بین می رود. این بچه ها دیگر خانه و وطن درستی ندارند. برای آنها دیگر الگوی پدری و الگوی مادری صحیحی وجود ندارد. اغلب این کودکان ایمان و اعتماد خود به ازدواج و خانواده را از دست می دهند، و حتی بعداً در زندگی آینده خود نیز قادر نخواهند بود ازدواجی موفق و زندگی خانوادگی درستی بنا کنند.

برای زوج طلاق گرفته، تا وقتی که زن یا شوهر در قید حیات باشد، امکان ازدواج کلیسایی دیگری وجود ندارد. کسی که با وجود زنده بودن زن یا شوهر، حتی اگر طلاق گرفته باشد، دوباره ازدواج کند، برخلاف فرمان خداوندی عمل کرده است، فرمانی که شکستن عهد و پیمان ازدواج، و زنا را محکوم می کند زیرا "انسان اجازه ندارد، چیزی را که خدا به هم پیوند داده از هم جدا کند" (انجیل متی ۱۹: ۶).

برای افرادی که بدون داشتن تقصیر و برخلاف میل شخصی خود، طلاق داده می شوند، طلاق شرایط زندگی سختی را به وجود می آورد. زیرا تا وقتی که زن یا شوهر طلاق گرفته شده زنده است، آنها نمی توانند دوباره ازدواج کنند. گاهی اوقات آنها باید به تنهایی مسئولیت بزرگ کردن فرزندان را به عهده بگیرند، و باید از آنها جدا زندگی کنند و طبق ساعات مقرر شده از طرف قانون، اجازه دیدار فرزندان خود را دارند. برای اینکه بتوان سرنوشت سخت این طلاق گرفتهگان بی تقصیر را آسانتر کرد، جمع ایمانداران کلیسایی، و جمع دوستان و نزدیکان، باید سعی و تلاش کنند تا هرگونه کمک و یاری را به آنها برسانند.

زوجهای طلاق گرفته ای که دوباره ازدواج کرده اند، از فرمان خدا سرپیچی کرده اند. عیسی مسیح به وضوح بیان کرد که خداوند طلاق را تحمل نمی کند. هنگامی که فریسیان اشاره کردند که موسی، اجازه طلاق را صادر کرده است، عیسی در جوابشان چنین گفت: "موسی چنین گفت زیرا می دانست که شما چقدر سنگدل و بی رحم هستید. اما این خواست خداوند در آغاز خلقت نبود. و من به شما می گویم که هرکس زن خود را به هر علتی به غیر از علت زنا طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج کند، زناکار محسوب می شود" (انجیل متی ۱۹: ۸-۹).

سخنان عیسی درباره رد کردن طلاق و ازدواج دوباره بعد از طلاق، بدون هیچ شکی واضح و روشن است. پس به این دلیل است که کلیسای کاتولیک همواره، به غیرقابل فسق بودن پیوند ازدواج اعتقاد داشته و دارد.

بنابراین طبق اعتقادات مسیحی، پیمان ازدواج یک قرارداد انسانی نیست، بلکه سپنتینه ای الهی می باشد. عهد و پیمان ازدواج امریست مقدس، و اختیار آن در دست رفتار خودسرانه و بی مسئولیت انسانها قرار داده نشده است. به این دلیل افراد طلاق گرفته ای که دوباره ازدواج کرده اند، اجازه دریافت همیونی (همیونی مقدس) را ندارند، زیرا آنها به خاطر شکستن عهد و پیمان ازدواجشان، به شدت برخلاف فرمان و دستور خداوندی عمل کرده، و در گناه زندگی می کنند. اما عمل دریافت همیونی مقدس، نشانه ای واقعی است از اتحاد و

اشتراکی درونی با خداوند. پس هرگاه شخصی به علت مرتکب شدن گناهی سنگین، جدا از خداوند خود زندگی می کند، نمی تواند همیونی مقدس را به نشانه اتحاد و اشتراک درونی با خدای خود، دریافت کند و تا زمانی که او در این گناه خود پافشاری می کند، برای او دریافت همیونی مقدس غیرممکن است. کلام مقدس می گوید: "بنابراین اگر کسی به طور ناشایست از این نان بخورد و از این پیاله بنوشد، به بدن و خون خداوندان عیسی مسیح بی احترامی کرده است و نسبت به آنها مرتکب گناه شده است" (اول قرنیتان ۱۱: ۲۷). این تعمق در مسائل، باید برای شخصی که بی تقصیر طلاق داده شده واضح کند، که چرا مسیح و کلیسای کاتولیک، از دواج دوباره بعد از طلاق را اجازه نمی دهد.

۷. دزدی نکن

فرمان هفتم، به محافظت از دارائی و ثروت، و وظائف اجتماعی ثروتمندان در مقابل جامعه، مربوط می شود. مال و ثروت باعث آسایش و تأمین تک تک افراد و کل جامعه می شود.

مال و دارائی به عنوان شرط لازم برای بقای انسان ها

"در ابتدا، خداوند کره زمین و ثروت ها و نعمت های آن را برای سرپرستی و استفاده مشترک، به دست انسان ها سپرد. نعمت های خلقت برای تمام نسل بشری در نظر گرفته شده است. بنابراین زمین بین انسان ها تقسیم شده است"، تا بدین وسیله هر کس این امکان را داشته باشد، که زندگی خود را بدون هیچ کم و کاستی، در آزادی و امنیت، رشد و توسعه دهد.

برای گذراندن یک زندگی مناسب و شایسته آدمی، در حله اول هر انسانی احتیاج به خوراک، پوشاک و خانه ای برای سکونت دارد. اما برای پیشرفت و ترقی انسان در تحصیل و فرهنگ، و همچنین برای حفظ آزادی انسانی، و سرمایه گذاری در این امور، قوه مالی مورد نیاز است. هیچ انسانی نمی تواند بدون داشتن استقلال اقتصادی، مایحتاج مورد نیاز زندگی خود را تأمین کند و بدین ترتیب او نمی تواند در بسیاری از موقعیت ها آزادانه بگوید که چه فکر می کند، و گاهی اوقات نمی تواند حتی از روی وجدان زندگی کند و بالاخره داشتن مقداری پول شرط اصلی برای ایجاد نشاط و شادی در زندگی است، مثلاً: بدون داشتن پول، نمی توان یک سرگرمی برای خود ترتیب داد، و یا برای گذراندن وقت با شخص مورد علاقه نیز احتیاج به پول است.

وظیفه اجتماعی متمولان در مقابل اجتماع

"حق داشتن مال و اموال خصوصی و شخصی، این واقعیت را رد نمی کند که در ابتدا زمین به تمام انسان ها تحویل داده شده است."

پس فرمان هفتم تنها حفاظت از اموال شخصی را در بر نمی گیرد، بلکه همچنین وظیفه هر شخص در مقابل سعادت کل جامعه: هر کس که دارای توانائی های مالی و املاک بسیار است، باید مقداری از این توانائیهای خود را، در اختیار هموعان خود نیز بگذارد. کسی که پول بسیار دارد، باید به فقرا کمک کند. کارخانه دار موفق، باید دستمزد خوبی نیز به کارگران خود بپردازد. کسی که خانه بزرگی دارد باید مهمان نواز باشد. اگر شخصی آپارتمان خالی دارد، باید آن را به زوج جوانی کرایه دهد. کسی که چندین اتومبیل دارد، می تواند گاهی یکی از آنها را به کسی قرض دهد. کسی که جشنی برپا می کند، باید یک محتاج را نیز دعوت کند. اگر کسی لباسهای اضافی برای رد کردن دارد، باید آنها را به "کاریتاس" ببخشد....

پس نعمتهای مادی، جنبه اجتماعی نیز دارند، و همیشه موقعیتی برای انجام اعمال نیک پدید می آورند. عیسی مسیح، انجام اعمال نیک را، جزء یکی از مهمترین اعمال انسان مؤمن می نامد: او از ما می خواهد تا به فقرا صدقه دهیم، و نسبت به دیگران رحم و انصاف داشته باشیم و خوبی کنیم.

مال و ثروت نباید برای ما تبدیل به بت شود

فرمان هفتم این را نیز به ما یادآوری می کند که تصویری صحیح از مال و ثروت داشته باشیم همانطور که بررسی کردیم تأمین مالی باعث به وجود آمدن یک زندگی شایسته آمی، می گردد. اما پول و ثروت باید همیشه وسیله ای برای زندگی باقی بماند و تبدیل به هدف زندگی نگردد. اگر پول و ثروت تبدیل به هدف زندگی گردد، رشد آدمی در جهت اشتباهی صورت می گیرد. ما به امور مادی به عنوان مهمترین چیز می نگریم، و در این اثنا خداوند و امور روحانی را فراموش می کنیم. به وسیله مادی گری، ما تبدیل به انسانهای خودخواه و خسیسی می گردیم، و بدین ترتیب مانند کاسبان حسابگر و بهره گیرانی می شویم، که حاضر به فریب و چپاول دیگران هستند.

پس اگر پول، برای ما تبدیل به بت گردد، ارزش واقعی خود را از دست می دهیم، و تبدیل به برده های معتاد به پول می شویم، که همیشه حرص می زنند و هیچگاه سیر نمی شوند. ما می توانیم همه چیز را با پول بخریم، اما مهمترین و اصلی ترین چیز را نمی توانیم با پول بخریم. ما در حق خانواده و دوستان خود کوتاهی می کنیم، و حتی در اوقات فراغت و روزهای یکشنبه نیز کار می کنیم، و اعصاب و سلامتی خود را خراب می کنیم. دیوانه وار و به سختی کار می کنیم، و حتی فرصت نمی کنیم که از چیزهای به دست آورده لذت ببریم. ما نمی توانیم ثروت را جایگزین نشاط و شادی زندگی کنیم. هر چقدر هم به دست بیاوریم و بیاندوزیم، آیا کفن جیب دارد؟ پس هنگامی که باید این جهان را ترک کنیم نمی توانیم همه چیز را همراه ببریم. در این صورت ما دیوانگان بیچاره ای بیش نیستیم. اغلب اوقات مشکلاتی چون از هم پاشیده شدن زندگی زناشویی، سکه قلبی و یا ورشکستگی دوباره ما را به خود می آورند.

فرمان هفتم، دزدیدن اشیاء دیگران را، قدغن می کند. این فرمان ما را موظف می سازد تا اشیاء قرض گرفته شده را پس دهیم، و مراعات اموال دیگران را بکنیم. اگر به اموال کسی آسیب وارد کرده ایم، این آسیب را دوباره جبران کنیم.

دزدی

فرمان هفتم، دزدی را قدغن می کند. یعنی، ما اجازه نداریم اموال شخصی دیگران را از آن خود کنیم. پس ما اجازه نداریم، پول، اشیای مورد نیاز، طلا و جواهرات، تزئینات، آثار هنری، اتومبیل، دوچرخه، ابزار کار، مواد ساختمان سازی، و یا وسایل دیگری بزدیم. فرمان هفتم، در خانه و خانواده نیز صادق است: ما باید از افراد خانواده بپرسیم که آیا حاضرند وسایلشان را در اختیار ما بگذارند یا نه. بنابراین، پسر باید از پدرش بپرسد که آیا اجازه دارد سوار ماشینش شود یا نه. باید از برادرش بپرسد که آیا اجازه هست از تنیس او استفاده شود یا نه، و یا مثلاً آیا خواهری اجازه استفاده از لباس شب خواهرش را دارد یا نه. به خصوص در خانه و خانواده، اگر هنگام استفاده از اموال شخصی دیگر افراد خانواده، ملاحظه و مراعات نگردد، باعث به وجود آمدن اختلاف و دلخوری بین افراد خانواده می شود. به این جهت باید قبل از اینکه از وسیله ای استفاده کنیم، سوال کنیم که آیا اجازه این کار را داریم یا نه.

وسایل قرض گرفته شده

فرمان هفتم همچنین ما را موظف می کند تا لوازم و وسایل قرض گرفته شده را، دوباره پس دهیم. اگر کسی موتور خود را برای سفری به ما قرض می دهد، باید بلافاصله بعد از رسیدن، موتور را پس دهیم. اگر از همسایه خود مواد غذایی قرض گرفته ایم، باید چند روز

بعد، دوباره آن را برگردانیم و گرنه فراموش می کنیم. گاه گاهی نیز پیش می آید که کتاب قرض گرفته شده ای، در کتابخانه ما ناپدید می شود.

به عنوان انسانهای با وجدان، باید همیشه وسایل قرض گرفته شده را در جای مخصوصی قرار دهیم، تا به یاد آوریم که این وسایل را به صاحبانشان برگردانیم. قرض گرفتن وسایل، امریست که به اطمینان و اعتماد مربوط می باشد، به این دلیل باید سعی کنیم که این اعتماد و اطمینان را از بین نبریم.

وسایل آسیب دیده

توجه به اموال دیگران، خواهان این است که ما وسایل و اموال آسیب دیده را دوباره تعمیر کنیم، و اگر قسمتهایی از این وسایل گم شده اند، دوباره آنها را تهیه کرده و سرجایشان قرار دهیم. اگر وسیله ای قرض گرفته ایم و آن را خراب کرده ایم، نباید ساکت و بی صدا آن را پس دهیم، به امید اینکه طرف مقابل از این موضوع چیزی نفهمد. پس در فرمان هفتم، موضوع این است که ما در نگهداری از اموال قرض گرفته از هموعان خود دقت کنیم، و در صورت وارد شدن صدمه و آسیب به آن، خصارت وارده را جبران کنیم.

۸. شهادت دروغ نده

در تعلیمات دینی جهانی کلیسای کاتولیک، آمده است: "فرمان هشتم به ما اجازه نمی دهد، که در رابطه با دیگران حقیقت را تحریف کنیم و طور دیگری جلوه دهیم". این فرمان خدا، بر علیه هرگونه دروغ مخالفت می کند و از ما می خواهد تا برای حقیقت قدم پیش گذاریم. فرمان هشتم از ما می خواهد تا برای شناخت و درک حقیقت سعی و تلاش کنیم و حقیقت درک کرده را شهادت و گواهی دهیم. اما این شناخت و درک حقیقت، به شرطی صورت می گیرد که ما بدانیم، چگونه می توانیم به شناخت حقیقت دست یابیم، و حقیقت برای ما چه معنی و مفهومی دارد.

حقیقت به وسیله شناخت و درک انسانی

راههای مختلفی برای رسیدن به حقیقت وجود دارد. اولین امکان، شناخت و درک علمی می باشد، که اجازه می دهد، قوانین و رابطه های طبیعی را بفهمیم. نوع دیگر شناخت و درک، شناخت و درک روانی است که می گذارد ذات درونی انسانها را درک کنیم. راه دیگر دست یافتن به حقیقت، عشق و محبت به هموعان می باشد. قلب انسان با محبت قادر است، تا گنجها و ارزشهای نهانی دیگران را نیز ببیند. همچنین به وسیله الگویی شایسته و نیکو نیز حقیقت به ما رسانده و فهمانده می شود. وقتی با شخصی برخورد می کنیم، که دارای خصوصیات انسانی و تقوای بالایی می باشد، به وسیله او نیز به گونه ای با حقیقت آشنا می شویم. فلسفه و هنر نیز می توانند ما را به سوی حقیقت هدایت کنند. حکمت و دانش متفکرین بزرگ و تجسمات هنرمندان واقعی، باعث می شوند تا ما حقیقت عمیق وجود انسانی را درک کرده و آن را بفهمیم و بالاخره بعضی از تجربیات تلخ نیز باعث می شوند تا ما حقیقت را بشناسیم. اغلب تصمیمات اشتباه و غلط، اثرات دردمندی از خود به جا می گذارند و این درس مؤثری از جانب حقیقت است.

حقیقت به وسیله آشکار سازی (مکاشفه) خداوندی

آخرین و بزرگترین حقایق، به وسیله خداوند به انسانها آشکار می شوند. در طول تاریخ انسانها، همواره پیش آمده است که خداوند به انسانها حقایق به خصوصی را آشکار کرده است. در تاریخ قوم اسرائیل متوجه می شویم که چگونه خداوند به وسیله پیامبران خود، بر قوم اسرائیل حقایق اساسی و فرمانهایش را آشکار می سازد و در انتها این مکاشفه خداوندی، در عیسی مسیح به نقطه اوج خود می رسد، همان عیسایی که حقیقت را، راجع به خدا و انسان آشکار ساخت. حقیقتی که فراتر از تمام سعی و تلاشهای انسانی برای آشکار کردن اسرار می باشد. سرانجام عیسی مسیح خود را به عنوان حقیقت، راه و زندگی آشکار می کند. او مکاشفه قابل رؤیت خدا و انسان بی نقص و کامل است.

معنی و مفهوم حقیقت

حقیقت، برای انسانها به معنی شناخت صحیح واقعیت می باشد. انسان به دلیل تواناییهای زندگی اش، به طرق مختلف وابسته به این است که چیزها را همانگونه که واقعیت دارند شناخته و درک کنند. انسان به وسیله حقیقت است که می تواند به شناخت خود دست یابد و از ذات، استعداد و نبوغ شخصی خود و همچنین ضعف ها و عیبهایش مطلع شود. او به حقیقت احتیاج دارد تا مبدأ و هدف زندگی را بشناسد تا بدین وسیله بتواند معنی نهایی زندگی را بفهمد. حقیقت نقش مهمی در جهت بخشیدن به رفتار و کردار انسانها داشته و همچنین

زیربنا، پایه و اساس اطمینان و اعتماد دوجانبه می باشد. وقتی می دانیم که طرف مقابل به ما حقیقت را می گوید، می توانیم به او اعتماد کنیم و بدین ترتیب حاضر خواهیم بود که با او زندگی و همکاری کنیم. راستگویی و حقیقت گویی، باعث به وجود آمدن دوستیهای استوار، ازدواجهای پایدار و شراکتهای محکم در اقتصاد و سیاست می گردد.

انسان احساسی عمیق برای حقیقت و حقیقی بودن دارد. حقیقی بودن با صفاتی همچون، شرافت، صداقت، درستکاری، امانداری و وفاداری در ارتباط است. تضاد این صفات خوب، صفاتی همچون نادرستی، دروغگویی، حقه بازی، تظاهر، ریا، بی وفایی، غیبت کردن، نهمت و افترا به دیگران است.

دروغ و حقه بازی

امروزه حقیقت اکثر اوقات زیر سؤال برده می شود و دروغ و حقه بازی جزو برنامه روزانه بسیاری است. برای بسیاری دروغگویی چنان عادی شده است که آنها حتی متوجه آن نمی شوند.

بسیاری دروغ می گویند تا بدین وسیله برای خود امتیازاتی کسب کنند یا از مسائل نامطبوع و ناپسند فرار کنند. مثلاً کارمندی دیر به سرکار می آید و ادعا می کند که اتوبوس یا قطار دیر کرده است و یا می خواهیم از برخورد و رو در رویی با شخصی ناخوشایند بگریزیم، و می گویم که الان قراری بسیار مهم داریم. انسانها در هیچ کاری مثل دروغ گفتن و بهانه آوردن اینگونه خلاق و پر از تخیلات نیستند. بسیاری معتقدند که "دروغ گفتن هنگام ضرورت و نیاز" دروغ مصلحتی است. اما باید گفت که حتی اینگونه دروغهایی که در مواقع ضروری گفته می شوند نیز، دروغ هستند. هرگاه کسی با کوچکترین وضعیت نامطبوع و ناخوشایند به دروغ گفتن می پردازد، در واقع در موقعیت های دیگر نیز، همیشه دروغی در دسترس دارد.

تظاهر و ریا

یکی دیگر از خلفا بر علیه حقیقت ریا و تظاهر است. شخص ریاکار و متظاهر، مقاصد و نیتهای حقیقی خود را پنهان می کند و دیگران را با موافقت و خیرخواهی ظاهری خود فریب می دهند. بدین وسیله شخص خود را غیر از آنچه هست نشان می دهد تا برای خود امتیازاتی کسب کند. اغلب اوقات وقتی شخص رابطه ای وابسته با کسی دارد به تظاهر متصل می شود. تظاهر و ریا شکلهای مختلف دارند مثلاً: ما دوستانه به کسی لبخند می زنیم، در صورتی که باطناً او را خوار می شماریم و تحقیر می کنیم. ما تظاهر به توجه می کنیم، در حالیکه شخص مقابل برای ما بی تفاوت است. ما با نظر کسی موافقت می کنیم، در حالیکه عقیده ما، درست بر خلاف نظر اوست.

بدترین نوع تظاهر و درویی، تظاهر به دینداری و ایمانداریت: یعنی وقتی ما ظاهراً حتی در مقابل خدا نیز درویی و تظاهر می کنیم. خود را انسانهایی با تقوا و دیندار نشان می دهیم در صورتی که رفتار مذهبی ما تنها ماسکی است ظاهری که به چهره زده ایم. به این حالت پودر قند مذهبی هم می گویند.

درویی و تظاهر امروزه همانند بیماریست که تمام جامعه را در بر گرفته است. بسیاری از جوانان و ادار می شوند که خود را همه جا و با همه چیز تطبیق دهند و آنچه را که در حال حاضر "دلپسند و مناسب" است، بگویند. ضرب المثلی که می گوید: "پایداری شخص صادق طولانی و بادوام است" دیگر از مد افتاده است.

از بین رفتن اعتماد و اطمینان

ریا و تظاهر، چاپلوسی، دورویی، فریبکاری و گول زدن دیگران، برخلاف فرمانهای خدا و بر خلاف تقوا، صداقت و حقیقت می باشد. این رفتارهای ناپسند، خصوصیت اخلاقی ما را سخت به مخاطره می اندازند، ما تبدیل به آفتاب پرستان می شویم که طبق رنگ محیط، رنگ خود را تغییر می دهیم و یا همانند بادبانهای بادی که به هر طرف که باد بیاید حرکت می کنیم. تظاهر و ریا، موجب می شود که اعتماد و اطمینان انسانها به یکدیگر از بین برود، و سرانجام باعث نابودی لانه روابط اجتماعی می گردد. عیسی بیهوده به فریسیان چنین نگفته: "وای به حال شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار. شما مانند قبرهای سفید شده ای هستید که ظاهری زیبا دارند اما داخل آن پر است از استخوانهای مردگان و کثافت. شما می کوشید خود را دیندار نشان دهید ولی در زیر آن عبای مقدستان دلهایی دارید پر از گناه و ریا" (انجیل متی ۲۳: ۲۷-۲۸).

راستی و صداقت فقط به این بستگی ندارد که شهادت یا حرفهای ما راست باشند، بلکه باید سر حرفهایمان ایستاده و به قولمان نیز وفادار بمانیم.

رازهای سپرده شده به ما

فرمان هشتم، فاش کردن رازها و اطلاعات محرمانه ای را که به ما سپرده شده اند را بر ما قدغن می کند. فاش کردن رازها به معنی بی توجهی و حقایقی است که باید محفوظ بمانند. از طرف دیگر فاش کردن اسرار باعث از بین رفتن اعتماد اطمینان افراد می گردد و می تواند نتایج وسیع و چشمگیری در زندگی شخصی یا اجتماعی افراد حاصل کند. با نظر به حفظ اسرار باید به بعضی از قواعد و اصول روانشناسی نیز توجه کنیم و باید بدانیم که فقط افراد کمی قادر به حفظ راز و اسرار دیگران هستند. خیلی ها نمی توانند جلوی خود را گرفته و وقتی که از آنها خواسته می شود "به تو اطمینان دارم، تو باید این راز را فقط پیش خودت نگه داری" این کلمات مانند تقاضایی است برای پخش سریع این راز. بعضی از اشخاص همانند "مرکز پخش اخبار" کارشان رساندن "خبرهای کاملاً محرمانه" تا آخرین خانه های محله می باشد. به این دلیل باید خوب تأمل کنیم به چه کسی رازهای محرمانه خود را می گوئیم و باید از خود بپرسیم، روح و روان شخصی که راز خود را به او می سپاریم تا چه حد تحمل این فشار و بار را دارد. در بسیاری از مواقع بهتر است رازمان را پیش خودمان نگه داریم و به کسی چیزی نگوییم.

قصد و نیت

قصد و نیتها می توانند بر اساس ارزشها و اعتبارهای مختلفی بنا شوند. اغلب اوقات قصد و نیت به خصوصی می کنیم تا بتوانیم بدین وسیله به یک ارزش اخلاقی دست یابیم و یا بتوانیم یک عادت بد را از سر خود بیاندازیم. فقط زمانی می توان به این هدف یا هدفهای مشابه به آن رسید که شخص نسبت به قصد و نیتی که کرده وفادار بماند. اگر شخصی مقابل مشکلات و سختی ها زود تسلیم نشود، در واقع این نشانی، از رسیدگی و پختگی و قوت درونی اوست و کسی که قصد و نیت چیزی را می کند باید خود را بیازماید که آیا می تواند به هدف خود دست یابد و یا قصد و نیتی که کرده معنی و مفهومی دارد یا نه؟ و آیا او می خواهد یا می تواند آن را نگه دارد یا نه؟ در اینجا ضرب المثلی صادق است که می گوید: "راهی که

به جهنم می برد با قصد و نیتهای خوب، سنگفرش است". اما برعکس، راهی که به آسمان می برد فقط تنها حاصل و نتیجه قصد و نیت خوب نیست بلکه قبل از هر چیز هدیه ایست از طرف خداوند مهربان و نیکو.

قول و قرار

در مقابل قصد و نیت، یعنی شخص به قولی که به خود داده وفا کند، قول و قرار دیگری وجود دارد و آن اینکه شخص باید سر حرف یا قولی که به دیگران داده بماند. او موظف است که به قول و وعده ای که به دیگران داده وفا کند و کسی که به قول داده شده عمل نکند، فرمان هشتم را شکسته و به آن گناه ورزیده است.

اگر ما قول انجام کاری را بدهیم ولی آن را انجام ندهیم، در واقع قول ما تبدیل به شهادتی نادرست و در نتیجه دروغ می گردد. کسی که بد قول و قرار است دیگران را دلخور و ناراحت می کند و نزد دیگران اعتبار خود را از دست می دهد. بقای زندگی اجتماعی به اندازه زیادی بستگی به اعتماد و اطمینان به حرف، قول و قرارها دارد.

از طرفی گاهی اوقات وفا کردن به قول و قرارها به خاطر پیش آمدن شرایط خاصی غیرممکن است. بعضی اوقات نمی توان به قول خود عمل کرد و گاهی نیز وضعیت چنان دچار تغییر و تحول می گردد که عمل کردن به قول داده شده را غیرممکن می سازد. پس در چنین شرایط خاصی، ما قادر به عمل کردن به حرفهایمان نیستیم. قول و قراری که برای عملی غیراخلاقی و فاسدانه داده می شود، در واقع معتبر نیست و می توان آن را شکست، حتی اگر قراردادی رسمی نیز بسته شده باشد. اگر قراردادی تقبلی یا به منظور کلاهبرداری بسته شود، یا محتویات آن غیراخلاقی و فاسد باشد از نظر قانونی و اخلاقی بی اعتبار بوده و ما موظف به انجام آن نیستیم.

فرمان هشتم ما را موظف می سازد تا خود را همانگونه که هستیم ببینیم. حقیقت دوستی این معنی را نیز می دهد که ما نباید خود را گول بزنیم و باید ضعفها و اشتباهات خود را به خوبی بشناسیم. این کار برای ما بسیار سخت است و اغلب اوقات اشتباهات سنگین خود را نادیده گرفته در حالی که برای اشتباهات و کمبودهای هموعلمان چشمان تیزی داریم. برای اینگونه رفتارها، این سخنان عیسی بسیار به جاست: **"چرا پر کاه را در چشم برادرت می بینی اما تیر چوب را در چشم خودت نمی بینی"** (انجیل متی ۷: ۳).

برای خود همیشه بهانه ای حاضر و آماده داریم در حالی که بر دیگران بیرحمانه حکم می کنیم. ما اکثر اوقات استادان خوبی در سرکوب کردن هستیم مثلاً می دانیم که باید بالاخره روزی از بعضی گناهان و بدیها دست بکشیم (مصرف الکل، دخانیات، سکس و ...) اما طوری رفتار می کنیم که گویی این مشکلات در زندگیمان وجود ندارند و اغلب دچار دورانیهای بحرانی شدید در زندگی زناشوییمان هستیم اما نمی خواهیم برای بهبود و نجات آن کاری انجام دهیم. گاهی اوقات در محل کارمان درگیریهای شدیدی پیش می آید اما برای حل و رفع این اختلافات اقدامی می کنیم.

در بعضی از لحظات ساکت به ما آگاه می گردد که طرز زندگی ما غیر معقول و بی معنی است اما خود را به راه دیگری زده و سعی می کنیم حواسمان را به چیز دیگری پرت کنیم. در درون خود ندای خدا را می شنویم که باید دین و ایمان را جدی بگیریم، اما گوشهای درونی خود را می گیریم تا صدای او را نشویم. عیسی این عکس العمل انسانها در مقابل حقیقت را این گونه توصیف می کند: **"زیرا قلب ایشان سخت شده، گوشهایشان سنگین**

شده و چشمانشان بسته شده است و گرنه می دیدند، می شنیدند، می فهمیدند و به سوی خدا باز می گشتند تا خدا آنان را شفا بخشد" (انجیل متی ۱۳: ۱۵).

فرمان هشتم، خواهان این است که وسایل ارتباط جمعی (روزنامه، فیلم، رادیو، تلویزیون)، گزارشها و تفسیرهای صحیح و درست از رویدادهای مختلف به تماشاچیان و خوانندگان خود ارائه دهند. تعلیم کلیسای کاتولیک در این باره چنین می نویسد: "اطلاعات و اخبار وسایل ارتباط جمعی باید در کار خود، خدمت به مردم و رفاه عمومی را در نظر بگیرند. جامعه حق دریافت اطلاعاتی را دارد که پایه آن براساس حقیقت، عدالت، آزادی و همبستگی بنا شده باشد." انسان مدرن و امروزی وابسته به اطلاعات و اخباری است که از وسایل ارتباط جمعی دریافت می کند. تصور و برداشت او از دنیا، تصور و برداشتی است که کاتالهای مختلف به او ارائه می دهند. معنی و مفهومی که امروزه وسایل ارتباط جمعی در میان مردم پیدا کرده است، تا چندی قبل غیرقابل تصور بود.

متأسفانه اغلب اوقات معلوم می شود که اطلاعات و اخباری دروغین به وسیله وسایل ارتباط جمعی به مردم ارائه داده می شود و این اطلاعات و اخبار به رفاه جامعه نیز خدمتی نمی کنند، بلکه وسایل ارتباط جمعی در خدمت خواسته و منافع گروههای سیاسی و اقتصادی در آمده است. امروزه وسایل ارتباط جمعی، تبدیل به نمایندگی از طرف ایدئولوژیهای مختلف گشته اند. آنها بعضی از رویدادها را به طور یکطرفه جلوی صحنه می آورند و دیگر رویدادها و اخبار مهم را کنار می گذارند. اغلب اوقات وسایل ارتباط جمعی فقط به کاسبی خود فکر می کنند و در چنین مواردی حقیقت و اخلاق را زیر پا می گذارند. آنها به وسیله برنامه های مفتضح و وقیح خود زندگی را گذرانده و اکثر اوقات ارزش و بهای انسانی را لگدمال می کنند. آنها جامعه را به جامعه ای لیبرال تبدیل می کنند و تمام ارزشهای اخلاقی را به باد مسخره می گیرند. آنها از فرهنگی دیوانه، عجیب و غریب جانبداری و حمایت می کنند اما فرهنگ متوازن و هماهنگ را مورد استهزاء قرار می دهند. آنها مردم را بر علیه مسیحیت و کلیسا تحریک کرده و به پاپ و اسقف ها تهمت ناروا می زنند. بدین وسیله وسایل ارتباط جمعی تبدیل به خطری بزرگ برای درون و روان انسانها گشته است. دنیای غرب، به وسیله وسایل ارتباط جمعی، تبلیغات مصرفگرایی را دریافت می کنند. این تبلیغات دنیای غرب انسانها را به موجوداتی مادی تبدیل کرده است. وسایل ارتباط جمعی، هر روز بیشتر از روز پیش مکتب دانشهای سری و جادویی را رواج می دهند و با این کار در واقع به طور مخفیانه و مودیان به حقایق مسیحیت، ضربه وارد می کنند.

وسایل ارتباط جمعی لیبرال (آزادمنشی) هرگونه اصول و عقاید اساسی را نابود کرده و بدین وسیله راه را برای ضد مسیحیت حاضر و آماده می سازد. امروزه بیش از هر وقت دیگر معلوم می شود که عیسی به حق گفته است: "فقط بگو: بلی یا خیر، اگر برای سخنی که می گویی قسم بخوری، نشان می دهی که نیرنگی در کار است" (انجیل متی ۵: ۳۷).

۹. چشم طمع به زن همسایه ات نداشته باش

فرمان نهم، از وفاداری در پیمان ازدواج حمایت و محافظت می کند. این فرمان با فرمان ششم سخت در ارتباط است. بر خلاف فرمان ششم، اینجا موضوع، رفتار نادرست نمی باشد بلکه موضوع، طرز تفکر غلط در مقابل ازدواج و وفاداری در ازدواج می باشد. خداوند می داند که تمام اعمال اشتباه، با افکار اشتباه و شهوت آغاز می گردند بدین دلیل او اهرم را در قلب انسانها قرار می دهد.

امروزه می توان متوجه شد که محیط و محدوده روابط جنسی، کاملاً آلوده و ناپاک گشته است. در این زمینه می توان سلی از محرک ها را احساس کرد به طوری که مقاومت در مقابل کشش و جذب این امواج تقریباً محال است. فیلمها و تلویزیون ما را زیر رگبار قرار می دهند، در تبلیغات نیز مرتباً از جاذبه جنسی استفاده می شود، روزنامه ها و مجلات نیز پر از تصاویر و عکسهای سکسی می باشند. بدین وسیله تخیلات انسانها به روشهای منحرف کننده تحریک می گردد و شهوات و تمایلات جنسی به طور آگاهانه و عمدی برانگیخته گشته و قلب انسانها پر از لذتهای شهوانی گشته و غریزه جنسی بر علیه فهم و شعور و اخلاق انقلاب می کند.

سیل دائمی وسوسه ها و جاذبه های جنسی باعث می شوند تا درون انسان مدرن و امروزی اغلب از افکار آلوده و ناپاک مملو گردد و تخیلات او به وسیله این تصاویر زننده و قبیح نویدهای دروغین به او بدهد. بسیاری سینمای درونی و خیالی خود را روشن می کنند و خود را تسلیم تصورات شهوانی و آلوده خود می کنند. بعضی ها به راستی اسیر و زندانی تفکرات و تخیلات کثیف خود هستند و متوجه نیستند که چگونه در این باتلاق و گندآب فرو می روند.

اگر عشق و ازدواج برای ما معنی و مفهوم داشته باشد، باید با تمام نیرو بر علیه این افکار ناپاک و آلوده بجنگیم. ما باید با جدیت از تماشای فیلمها، تصاویر و مجلاتی که تخیلات ما را تحریک می کنند بپرهیزیم و همچنین باید تعدادی از فیلم های ویدیویی و کتابهای رمان را کنار بگذاریم. اغلب اوقات این خودداری کردن ها همانند مبارزه ای سخت است و برای این مبارزه باید نسبت به خود صادق و بیدار باشیم. گاه به سختی می توان افکار آلوده و کثیف را از دل خود بیرون راند و اینچنین به نظر می رسد که این افکار سخت در درون ما ریشه دوانده اند و گاهی نیز به شدت سرسخت می باشند و اگر قصد خارج کردن این افکار را از مغز خود داریم، باید خود را با امور روحانی سرگرم سازیم. افکار ما باید به مسائل خوب و نیکو متمایل گردند و توجه ما باید به سوی کتابی خوب و فیلمی جالب توجه جلب گردد و بهتر است که در این مواقع، کاری معقول و مفید انجام دهیم یا با کسی گفتگو کنیم. اگر می خواهیم بدی را در درون خود ریشه کن کنیم باید از ته دل دعا کنیم تا به وسیله دعا، روح خدا به قلب ما وارد شود و افکار ناپاک و آلوده را بیرون کند. گاهی اوقات به دعایی طولانی نیاز نیست تا روح خدا افکار آلوده را از قلب ما خارج کند ولی اگر ما همیشه در دعا باشیم و به طور مرتب دعا کنیم قلب ما از هرگونه وسوسه آزاد می گردد. در جنگ و مبارزه برای به دست آوردن قلبی پاک احتیاج به سلاحهای روحانی داریم مثل: دریافت مرتب سپنتینه اویخاریستی (همیوئی مقدس) و سپنتینه توبه (اعتراف به گناهان نزد کشیش)، تعمق در دعای راه صلیب و به خصوص صدا زدن مریم، مادر خداوند برای کمک به ما.

گاهی اوقات این سؤال پیش می آید که آیا خطور افکار آلوده و ناپاک به مغز گناه به حساب می آید یا خیر؟ در این رابطه باید گفت که خطور این افکار به مغز گناه محسوب نمی گردد و درواقع وقتی گناه می کنیم که آگاهانه با این افکار موافقت کنیم و به وسیله تخیلات خلاق خود بیشتر در بحر آن فرو رویم. ما باید هر کاری می توانیم انجام دهیم تا افکارمان تحریک نگردند و کسی که دائماً خود را با امور آلوده و قبیح مشغول می سازد، نباید تعجب کند که همیشه افکار کثیف به مغز او راه پیدا می کنند.

فرمان نهم، در حله اول به وفاداری روحی و درونی نسبت به همسر مربوط می گردد. در ازدواج کلیسایی زن و شوهر به یکدیگر قول وفاداری همیشگی می دهند. بسیاری از مردان و زنان واقعاً در تمام طول زندگی وفادار می مانند، دست کم از نظر ظاهری. اما اوضاع درونی آنها چگونه است؟ آیا آنها نسبت به جفت خود از نظر درونی و روحی نیز باوفا می مانند؟ آیا اغلب اوقات اشخاص متأهل بعد از گذراندن دوران شهوات خود، به چشم چرانی مردان و زنان دیگر نمی پردازند؟ از نظر مسیحیان، اینگونه رفتار نیز زنا و شکستن عهد و پیمان ازدواج معنی می دهد. عیسی مسیح می گوید: **"ولی من می گویم که اگر حتی با نظر شهوت آلود به زنی نگاه کنی، همان لحظه در دل خود با او زنا کرده ای"** (انجیل متی ۵: ۲۸). این سخنان مسیح به این موضوع اشاره می کند که ما باید تلاش کنیم تا در قلبمان نیز نسبت به همسر خود وفادار بمانیم و شرط لازمه برای وفاداری واقعی به همسر، همین کوشش درونی است.

فرمان نهم، در کنار وفاداری درونی و روحی نسبت به همسر، از افراد متأهل می خواهد تا رفتار درستی در مقابل دیگر زنان و مردان داشته باشند. رفتار افراد متأهل در مقابل زنان و مردان دیگر باید با متانت و سنگینی توأم باشد. آنها باید با جنس مخالف خود دوستانه و آماده به کمک رفتار کنند، اما از طرف دیگر باید فاصله درونی را با آنها حفظ کنند. آنها باید مراقب چشمان خود باشند تا باعث به وجود آمدن انتظارات بیجا و غلط نگشته و همچنین نباید به جنس مخالف متلک گفته یا از کلمات دوپهل و کنایه استفاده کنند. آنها باید همچنین مراقب ایما و اشارات بدنی خود نیز باشند و به وسیله بوسیدن یا تماس بدنی، باعث به وجود آمدن برداشت و تصورات نادرست نگردند.

افراد متأهل باید رفتاری درست با بهترین دوستان همسرشان داشته باشند، اکثر اوقات رفت و آمد و ارتباط خودمانی و راحت بین دوستان صمیمی باعث می گردد تا جرعه عشق و محبت بین زن یا شوهر، و دوست صمیمی همسرشان ایجاد گشته و این ارتباط خودمانی باعث به وجود آمدن عشق و علاقه بین آنها می شود. اگر زن یا مرد متأهل می خواهد رفتار خود را کنترل کند، کافی است که در بعضی موقعیت ها این سؤال را از خود بکند: **"اگر همسر من الان، من را ببیند چه می گوید؟"** این سؤال ساده و صادق از وجدان، از بسیاری رفتارهای نابجا و نادرست پیشاپیش جلوگیری می کند.

فرمان نهم همچنین از افراد مجرد نیز می خواهد تا طرز رفتارشان با اشخاص متأهل درست و صحیح باشد. مرد مجرد نباید چشم طمع به زن متأهل داشته باشد و همچنین خانم مجرد نیز نباید به مردان متأهل چشم داشته باشد. اما متأسفانه به این فرمان در عمل توجهی نمی شود و برای بعضی از زنان مجرد، مردان متأهل جالب به نظر می رسند و هدف بعضی از مردان مجرد نیز، زنان متأهل می باشند. آنها به اشخاص متأهل علامت و سیگنال نشان می دهند و

آمادگی خود را برای برقراری رابطه با آنان اعلام می کنند و بدین وسیله باعث به وجود آمدن بدبختی و نکبتی بزرگ می شوند.

تمام این تعمقات باید ما را از اهمیت فرمان نهم آگاه سازند. شرط اصلی و لازم برای بنای زندگی مشترک خوشبخت و محکم، اجرای فرمان نهم است. ما موظف هستیم تا به وسیله این فرمان محیطی سالم و روحانی ایجاد کنیم و باتلاق جذابیت های سکسی را خشک کنیم.

۱۰. به مال و اموال همسایه ات چشم طمع نداشته باش

فرمان دهم، بر علیه حرص و طمع حکم می کند و بدین روش خواهان برقراری صلح و آرامش اجتماعی است. فرمان دهم با فرمان هفتم سخت در ارتباط است و این فرمان شامل طرز رفتار اشتباه در مقابل مال و اموال می گردد و باید از رفتاری غلط در رابطه با فرمان هفتم، جلوگیری کند. توجه به فرمان دهم علی الخصوص در جامعه مادیگرای امروزی اهمیت بسیار دارد.

حرص و طمع به مادیات

فرمان دهم به حرص و طمعی غیر منظم در مقابل مادیات اشاره می کند. این حرص و طمع می تواند هم در مورد خوردن و آشامیدن و هم در مورد پول، خانه و اموال باشد. وقتی که تمام سعی و تلاش زندگی ما فقط رسیدن به ثروت مادی باشد این ریسک را می کنیم که زندگی و انسانیت ما فقط از دارایی و مادیات تشکیل شود و بنابراین ما فراموش می کنیم که هدف از بودن ما در این دنیا فقط ثروت و دارایی نیست، بلکه تکامل انسانیت ماست. گاهی اوقات این فشار عنان گسسته مادیگرایی بر ما، تا حدی پیش می رود که ما حتی روح و روان و حیات جاوید خود را نیز فراموش می کنیم. برای ما این سخنان نافذ عیسی متعبرند که می فرماید: "پس چه فایده ای دارد که شخص تمام دنیا را به چنگ بیاورد، اما حیات جاوید را از دست بدهد؟" (انجیل لوقا ۹: ۲۵).

ثروت مادی

فرمان دهم همچنین ما را از حسادت به ثروت دیگران نیز، سرزنش می کند. منظور، ثروت و دارایی انسانهای اطراف ما می باشد مثلاً یکی به همسایه خود که به تازگی ماشین نو خریده است حسادت می کند و دیگری به ویلای خصوصی همکارش غبطه می خورد و تازه از اینکه او یک اسب نیز خریده است عصبانی می شود همچنین خانم جوانی اعصاب خود را خرد می کند زیرا همکار او در محل کار لباسی زیبا و نو خریده است، یا رئیس از اینکه زیردستش از آخرین سفرش به فلان جزیره تعریف می کند حسادت کرده و ...

خصایص نیکو و استعدادهای شخصی

این حسودی می تواند به خاطر خصایص خوب و پسندیده و استعدادهای مختلف هموعانمان نیز باشد. مرد جوان به یکی از آشنایان خود غبطه می خورد که امتحانات سخت دانشگاه را به راحتی پشت سر گذاشته است، پیشه وری به استعدادهای همکارش که در امور فنی پیشرفت فراوانی در انتظارش است حسادت می کند، خانمی به تواناییهای هنرمندانه همکارش که مأموریتهای بسیاری دریافت می کند حسادت می کند و بالاخره خانمی در اداره به خانم جوان دیگری سخت حسادت می کند زیرا او بسیار زیباست و توجه و نگاه تمام مردان اداره را به خود جلب می کند.

فرمان دهم، با فرمان هفتم سخت در ارتباط است. این فرمان بر علیه گناه کبیره حرص و طمع و حسادت حکم می کند. این فرمان به طرز رفتار درونیمان نسبت به مال و اموال اشاره می کند. بدون اغراق می توان گفت، امروزه در کل امور زندگی و اجتماعی نوعی حسادت و غبطه بر دیگران حکمفرماست.

عواقب حسادت و غبطه خوردن

حسادت باعث به وجود آمدن نارضایتی درونی می گردد. وقتی همیشه نسبت به انسانهای دیگر حسادت می کنیم و بر آنها غبطه می خوریم، این احساس به وجود می آید که ما خود در زندگی و اجتماع دچار کمبود هستیم. بدین ترتیب در درون ما این احساس به وجود می آید که ما انسانهای درجه دو هستیم و ما فکر می کنیم این ضربه سرنوشت به ماست زیرا نمی توانیم این روش و سطح زندگی را تحمل کنیم. حسادت باعث می شود که با وجود داشتن یک زندگی مرفه خود را فقیرانی بیچاره بدانیم و حسادت چشمان بعضی را چنان کور می کند که آنها دیگر قادر نیستند امکانات شخصی خود را ببینند و آنها دیگر توانایی این را ندارند تا برای داراییهایشان شادی کنند و آنها فقط، چیزهایی را که ندارند می بینند. این آیه کتاب مقدس در مورد چنین اشخاصی گفته شده است: **"حسادت و خشم سبب کوتاهی عمر می گردد و غصه و دقده باعث پیری زودرس می گردد"** (سیراک ۳۰: ۲۴).

حسادت باعث به وجود آمدن **کینه و نفرت پنهانی** نسبت به تمام کسانی می شود که وضعیتشان به نظر خوب می رسد و به همین خاطر نمی توان ارتباط درستی با هموعان برقرار کرد و رفتارمان با دیگران غیر دوستانه و دشمن گونه می گردد. بعضی وقتها ارتباط ما با همسایه ها قطع می گردد و حتی دیگر سلام هم نمی کنیم پس بدین طریق است که حسادت و غبطه خوردن باعث به وجود آمدن مشکلات و اختلافات بزرگ اجتماعی می گردد و نتیجه غم انگیز حسادت و غبطه بر دیگران، از بین رفتن صلح و آرامش اجتماعی است.

چیره شدن بر حسادت و غبطه خوردن

با توجه به عواقب تخریب کننده حسادت باید تمام سعی و تلاش خود را به کار بسته تا بر آن چیره شویم. **قدم اول** در این راه این است که سعی کنیم نسبت به دیگران بزرگوار و بامنش باشیم. خداوند از ما می خواهد که وقتی دیگران در وضعیت خوبی زندگی می کنند یا مقامی بالا به دست می آورند ما هم برایشان خوشحال شده و با آنان شادی کنیم. ما باید شاد و متشکر باشیم، وقتی که می بینیم در جامعه ما اشخاصی زندگی می کنند که تواناییها و استعدادهای به خصوصی دارند.

قدم بعدی برای مبارزه با حسادت، **قناعت و فروتنی** است به خصوص وقتی که چیزی به اموالمان یا مدارک تحصیلی و لقبهایمان اضافه می کنیم. ما باید سعی کنیم تا تواناییهای مالی و معنوی خود را به معرض نمایش نگذاشته و با پاداش ها و پیشرفتهای شغلی خود پز ندهیم. ما نباید هیچوقت استعداد و اموال خود را به رخ دیگران بکشیم که آنها فکر کنند، در سطح پایینتری از ما قرار دارند بلکه درست برعکس است یعنی باید توانایی ها و استعدادهایمان را در اختیار دیگران نیز گذاشته تا از آن بهره مند گردند.

یکی دیگر از **اقدامات شفافبخش**، بر علیه حسادت این است که **بفهمیم و درک کنیم آنچه که داریم و آنچه که هستیم از جانب خداوند است** و تمام اینها برای مدت زمانی محدود در اختیار ما گذاشته می شوند، چون وقتی دنیا را ترک می کنیم فقیر و بی چیز از دنیا می رویم و از طرفی دیگر نباید فراموش کنیم که، هرچه برق می زند طلا نیست. در پس ذرق و برقهای مالی و دنیوی اکثراً نکبت و تاریکی نهفته است. ده فرمان، به عنوان هشدار و اخطار به ما داده شده است تا با کمک آن بتوانیم سعادت و خوشبختی زمینی و ابدی خود را آسانتر پیدا کنیم.

